



خروج از بن‌سست

۳۰ پیام تبیینی
پیرامون ضرورت
بازنگری در تعاملات
ایران با دنیای غرب



۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب	خط‌گفتمان مقاومت
<ul style="list-style-type: none"> ■ تهیه و تدوین: مرکز راهبری پیام ■ نویسنده: اشکان شاه محمدی 	
خروج از بن بست	

فهرست

۱۰ پیام اول	دورنمای جهان چندقطبی، کنار گذاشتن الگوهای منسوخ گذشته را ضروری ساخته است.
۱۲ پیام دوم	مذاکره خطر جنگ را دور نمی‌کند.
۱۴ پیام سوم	منازعه ایران و آمریکا، در زمین بازی قدرت‌های بزرگ تعریف می‌شود.
۱۶ پیام چهارم	تعهد آمریکا به اسرائیل، مذاکره با ایران را بی نتیجه می‌سازد.
۱۸ پیام پنجم	راهبرد آمریکا در قبال ایران بر پایه خواسته‌های بی پایان استوار است.
۲۰ پیام ششم	الگوی تعاملی غرب، گزینه‌ای برای مصالحه باقی نگذاشته است.
۲۲ پیام هفتم	اتکا به ساختارهای حقوق بین الملل برای مهار یک ابرقدرت، مسیری بدون مقصد است.
۲۴ پیام هشتم	در دنیای کنونی، نمایش قدرت بر ژست‌های دیپلماتیک تقدّم دارد.
۲۶ پیام نهم	به دنبال حل مسأله‌ای هستیم که اساساً حل نشده‌ی است.
۲۸ پیام دهم	مشکل اصلی نه نوع رفتار، بلکه اصل بودن ماست.
۳۰ پیام یازدهم	آمدن ایران پای میز مذاکره، دستاورد بزرگ تبلیغاتی و سیاسی برای آمریکاست.
۳۲ پیام دوازدهم	درس تلخ برجام، آشکار ساختن عدم تقارن در ماهیت امتیازات داده شده است.
۳۴ پیام سیزدهم	در جهان چندقطبی، سیاست توازن در قبال آمریکا دیگر پاسخگو نخواهد بود.

پیام چهاردهم	۳۶	ایران در چهار دهه تمام راه های ممکن را رفته است.
پیام پانزدهم	۳۸	مذاکره از منظر کاخ سفید، دعوتی برای امضای یک سند از پیش نوشته شده است.
پیام شانزدهم	۴۰	ایران به لحاظ هویتی، هرگز نمی تواند گاو شیرده باشد.
پیام هفدهم	۴۲	طرح اسرائیل بزرگ عملاً مسأله ایران پیشرفته را بر نمی تابد.
پیام هجدهم	۴۴	مذاکره برای آمریکا، پوششی برای اهداف خصمانه است.
پیام نوزدهم	۴۶	بازدارندگی فعال؛ تنها راه جایگزین برای دیپلماسی یک طرفه در مقابل دشمن زورگواست.
پیام بیستم	۴۸	چرخه شناخت و کنش ما دچار تناقض شده است.
پیام بیست و یکم	۵۰	اروپا نمی تواند یک بازیگر مستقل از آمریکا در قبال ایران باشد.
پیام بیست و دوم	۵۲	برجام طرحی برای به تسلیم کشاندن ایران بود.
پیام بیست و سوم	۵۴	توافق با آمریکا، بستری برای تکمیل اطلاعات دشمن و تسهیل حمله نظامی به ایران بود.
پیام بیست و چهارم	۵۶	ادبیات امتیازدهی، غرب را به رویکرد باج گیری حریص کرده است.
پیام بیست و پنجم	۵۸	انحصار راهکارها به مذاکره، مسیر رسیدن به یک توافق را نیز مسدود می سازد.
پیام بیست و ششم	۶۰	در نظم جدید، انزوای کامل ایران یک هدف دست نیافتنی برای آمریکا خواهد بود.
پیام بیست و هفتم	۶۲	بهره برداری از شکاف های موجود در نظم جدید جهان، راهی برای خروج از فرآیندهای فرسوده فعلی است.
پیام بیست و هشتم	۶۴	دشمن قبل از آمدن سر میز مذاکره، به دنبال تضعیف مولفه های قدرت ایران در منطقه است.
پیام بیست و نهم	۶۶	در لحظه بازنگری تاریخی تعاملات خود با غرب قرار گرفته ایم.
پیام سی ام	۶۸	تجربه برجام، هرگونه خوش بینی به مذاکره را باطل می کند.



"این طرف مقابل ما در همه چیز خُلف وعده میکند، در همه چیز دروغ میگوید، فریب اعمال میکند؛ وقت و بی وقت تهدید نظامی میکند؛ اگر دستشان برسد، اشخاص را ترور میکنند، همچنان که سردار شهید ما را، شهید سلیمانی را ترور کردند؛ یا مراکز هسته‌ای را بمباران میکنند؛ اگر بتوانند از این کارها میکنند. طرف یک چنین وضعیتی دارد؛ با این طرف نمیشود مذاکره کرد، نمیشود با اطمینان و اعتماد نشست و حرف زد و حرف شنید و قرار گذاشت. به نظر من مذاکره‌ی با آمریکا برای مسئله‌ی هسته‌ای و شاید برای مسائل دیگر، بن بست محض است؛ یعنی هیچ راه درستی وجود ندارد برای این‌ها، بن بست محض است."

۱ مهر ۱۴۰۴



مسئله ذهنی جامعه

دغدغه اصلی حاکم بر جامعه امروز ایران، ریشه در یک امید تاریخی دارد که برای دهه‌ها در ذهن و ضمیر نخبگان و مردم پرورش یافته بود. این امید، بر این باور استوار بود که مسیر توسعه، رفاه و عادی‌سازی جایگاه ایران در جهان، الزاماً و انحصاراً از طریق تعامل و همگرایی با بلوک قدرت غرب، به رهبری ایالات متحده آمریکا، می‌گذرد. این نگاه به یک پارادایم فکری غالب تبدیل شده بود که هرگونه مسیر جایگزین را غیرواقع‌بینانه، پرهزینه یا ناممکن می‌دانست. در این چارچوب ذهنی، غرب نه فقط یک شریک اقتصادی یا سیاسی، بلکه الگوی نهایی پیشرفت و دروازه ورود به جهان مدرن تلقی می‌شد. بر اساس همین پارادایم فکری، جامعه ایران، به‌ویژه در بزنگاه‌های تاریخی مشخص، سرمایه‌گذاری عاطفی، سیاسی و اجتماعی عظیمی بر روی پروژه تعامل با غرب انجام داد. از انتخابات‌های ریاست جمهوری که با شعار تنش‌زدایی و بهبود روابط خارجی پیروز می‌شدند تا حمایت گسترده مردمی از فرآیند مذاکرات هسته‌ای، همگی نشان از یک خواست عمومی برای آزمون این مسیر داشت. جامعه امیدوار بود که با نشان دادن حسن نیت و پایبندی به قواعد بین‌المللی، بتواند دیوار بی‌اعتمادی رافرو ریخته و از مزایای اقتصادی و سیاسی یک رابطه عادی با جهان بهره‌مند گردد. این امید، به منزله‌ی یک قرارداد نانوشته اجتماعی بود که آینده کشور را به موفقیت این راهبرد گره می‌زد. نقطه اوج این سرمایه‌گذاری، توافق برجام بود، اما نقطه حسیض و آغاز بحران

ذهنی نیز دقیقاً در همین نقطه شکل گرفت. خروج یک‌جانبه آمریکا از توافق و ناتوانی اروپا در عمل به تعهداتش، چیزی فراتر از یک شکست دیپلماتیک بود. برای آن بخش از جامعه که تمام تخم‌مرغ‌های خود را در سبد تعامل با غرب گذاشته بود، این تجربه به معنای فروپاشی یک جهان‌بینی بود. این رویداد ثابت کرد که حتی در صورت رعایت تمام قواعد بازی توسط ایران، طرف مقابل لزوماً به تعهدات خود پایبند نخواهد ماند و منطق قدرت بر منطق حقوق حاکم است. وقتی تنها مسیر ممکن و متصور برای آینده به یک دیوار سخت و غیرقابل عبور برخورد می‌کند و هیچ جایگزین قابل قبولی برای آن در ذهنیت جامعه تعریف نشده باشد، نتیجه طبیعی آن احساس استیصال، سرخوردگی و فلج‌شدگی است. این احساس بن‌بست، ترکیبی است از خشم ناشی از بدعهدی طرف مقابل و ناامیدی از یافتن راهی دیگر. در این وضعیت، جامعه احساس می‌کند که در یک دوگانه گیر افتاده است که یا ادامه مسیر شکست‌خورده تعامل با غربی که قابل اعتماد نیست، یا بازگشت به انزوایی که آن را نیز برنمی‌تابد.

این بن‌بست ذهنی، پیامدهای مخربی برای انسجام ملی و پویایی اجتماعی دارد. بخشی از جامعه که همچنان به راهکار غربی باور دارد، علت شکست رانه در ذات راهبرد، بلکه در نحوه اجرای آن یا در ساختار سیاسی داخلی جستجو می‌کند و این امر به مجادلات بی‌پایان داخلی دامن می‌زند. بخش دیگری نیز با مشاهده این بن‌بست، به کل نسبت به امکان بهبود اوضاع ناامید شده و به ورطه انفعال و یاس فرو می‌رود. این فلج‌شدگی تحلیلی، بزرگترین مانع برای حرکت رو به جلوی کشور است. ریشه اصلی این بحران ذهنی، یک خطای شناختی و استراتژیک است که از انحصاری کردن تعریف آینده مطلوب در یک گزینه واحد برمی‌خیزد. این ذهنیت که "راه دیگری وجود ندارد"، خود بزرگترین مانع برای دیدن راه‌های دیگر است. واقعیت این است که جهان امروز، بسیار پیچیده‌تر و چندقطبی‌تر از آن است که بتوان سرنوشت یک ملت بزرگ را به رضایت یا عدم رضایت یک بلوک قدرت گره زد. مراکز جدید اقتصادی، فناوری و سیاسی در شرق و جنوب جهانی در حال ظهور هستند که فرصت‌های بی‌شماری برای همکاری و توسعه مشترک فراهم می‌کنند، فرصت‌هایی که از زیر سایه سنگین پارادایم غرب محور دیده نمی‌شوند. خروج از بن‌بست سیاسی در سیاست خارجی، پیش از هر چیز نیازمند یک خروج از بن‌بست ذهنی است. با شکستن انحصار ذهنی غرب به عنوان تنها مسیر آینده، می‌توان افق‌های جدیدی را گشود و انرژی اجتماعی سرخورده را در مسیری سازنده برای ساختن ایرانی قوی و مستقل به کار گرفت. این مطلب، یک ضرورت استراتژیک برای بقا و پیشرفت در قرن بیست و یکم است.

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



روایت معیار

تاریخ معاصر، مملو از تجربیات ملت‌ها و رهبرانی است که با امید به ایجاد یک شراکت برابر، مسیر نزدیکی و تعامل با غرب را پیمودند، اما در نهایت با مشاهده واقعیت‌های سخت صحنه سیاست بین‌الملل، به ناچار در راهبردهای کلان خود بازنگری کردند. شاید یکی از شفاف‌ترین و آموزنده‌ترین نمونه‌ها در این زمینه، فدراسیون روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی باشد. رهبران جدید روسیه، از جمله ولادیمیر

پوتین در دهه نخست زمامداری خود، با جدیت و حسن نیت به دنبال ادغام در ساختارهای امنیتی و اقتصادی غربی و ایجاد یک شراکت راهبردی بودند. آن‌ها امید داشتند که پایان جنگ سرد، سرآغاز دورانی نوین از همکاری باشد. تجربه روسیه یک استثناهای تاریخی نیست، بلکه قاعده‌ای است که منطق حاکم بر سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ غربی را آشکار می‌سازد. امروز برای بسیاری از نخبگان و تحلیلگران در سراسر جهان واضح شده است که این منطق، بیش از آنکه بر اساس اصول همکاری واقعی، حقوق بین‌الملل و منافع مشترک باشد، بر پایه‌ی یک اصل بنیادین استوار است که حفظ برتری و هم‌مونی خود و ممانعت از ظهور هرگونه قدرت رقیب یا مستقل که بتواند نظم موجود را به چالش بکشد. در چنین چارچوب ذهنی و راهبردی، تلاش برای اعتمادسازی و ابراز حسن نیت از سوی یک کشور مستقل، به مثابه فرصتی برای کسب امتیازات یک‌جانبه و تضعیف تدریجی طرف مقابل تفسیر و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. با در نظر گرفتن این واقعیت‌های انکارناپذیر، شاید اکنون برای ایران نیز لحظه‌ی یک بازنگری تاریخی مشابه فرارسیده باشد. تجربیات مکرر دهه‌های گذشته، از مذاکرات هسته‌ای گرفته تا بدعهدی‌های آشکار در اجرای توافقات، این فرصت گران‌بهارا برای تمام جریان‌های فکری دلسوز کشور و ناظران واقع‌بین فراهم آورده است تا با کنار گذاشتن اختلافات جناحی و ایدئولوژیک گذشته، به یک فهم و اجماع ملی جدید دست یابند. زمان آن فرارسیده است که تجدیدنظری جدی و ساختاری در نگاه به غرب و مدل تعامل با آن صورت پذیرد. این مهم، مستلزم هم‌افزایی نخبگانی، سعه صدر، انعطاف سیاسی گروه‌های مختلف و اتحاد حول محور منافع خدشه‌ناپذیر ملی است.

این دعوت به بازنگری، به معنای نفی دیپلماسی یا انزواطلبی نیست، بلکه دعوت به درک عمیق دو واقعیت کلیدی در جهان امروز است: اولاً، جهان دیگر منحصر در غرب نیست و مراکز جدید قدرت اقتصادی، سیاسی و فناوری در حال ظهور هستند که فرصت‌های بی‌بدیلی برای همکاری فراهم می‌آورند. ثانیاً، در این دنیای پیچیده و رقابتی، هیچ قدرتی دلسوز منافع و امنیت ملی ما نخواهد بود و هر ملتی خودمسئول ساختن آینده خویش است. بنابراین، باید با عبور از دوگانه‌های منسوخ و فرسایشی تقابل یا تسلیم و فارغ از تسویه حساب‌های سیاسی داخلی، بر سربیک اصل مشترک و راهگشا متحد شویم. این اصل مشترک، چیزی نیست جز عزم ملی برای ساختن ایرانی قوی و مستقل. ایرانی که نه در انزوا، بلکه با اتکا به ظرفیت‌های عظیم درونی خود از منابع انسانی و طبیعی گرفته تا موقعیت ژئوپلیتیک و از موضع قدرت، شرکای بین‌المللی خود را انتخاب می‌کند. ایرانی که به جای تلاش برای پذیرفته شدن در نظم در حال زوال گذشته، فعالانه در پی یافتن و تثبیت جایگاه شایسته خود در نظم نوین چندقطبی جهانی است.

پیام‌های تبیینی

قوی شدن
و خود کفایی

مذاکره با
آمریکا و
تسلیم





پیام اول:

**دورنمای جهان چند قطبی، کنار گذاشتن
الگوهای منسوخ گذشته را ضروری ساخته
است.**



خط گفتمان مقاومت

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب

© تحولات عمیق سال‌های اخیر، جهان را در آستانه یک دگرگونی تاریخی قرار داده است. نظمی که دهه‌ها بر پایه هژمونی و محوریت ایالات متحده استوار بود، اکنون نشانه‌های آشکاری از فرسایش را به نمایش گذاشته است. این واقعیت، اگرچه عدم قطعیت‌های فراوانی به همراه دارد، اما همزمان فرصتی راهبردی برای بازیگرانی چون ایران فراهم می‌آورد تا با بازنگری در پیش‌فرض‌های گذشته، جایگاه خود را در معماری نوین جهانی بازتعریف کنند.

تلاش برای تعامل یا مذاکره با آمریکا، زمانی معنادار بود که این کشور به عنوان مرکز ثقل نظم جهانی، توانایی ارائه تضمین و ایجاد ثبات را داشت. اما امروز، آمریکا خود به یکی از اصلی‌ترین منابع بی‌ثباتی در جهان تبدیل شده است، از جنگ‌های تعرفه‌ای گرفته تا یکجانبه‌گرایی و تضعیف نهادهای بین‌المللی. در چنین شرایطی، اصرار بر مذاکره با این کشور، نه تنها به یک توافق پایدار منجر نخواهد شد، بلکه به معنای نادیده گرفتن ظهور قطب‌های جدید قدرت و فرصت‌های بی‌بدیلی است که از رهگذر همکاری با آن‌ها ایجاد می‌شود.

جهان جدید، جهانی چندقطبی است که در آن قدرت‌های نوظهوری مانند چین و روسیه، نه تنها به دنبال به چالش کشیدن هژمونی آمریکا، بلکه به دنبال ساختن نظم و مناسبات اقتصادی و امنیتی جایگزین هستند و این در حالیست که کشوری مانند ایران با ظرفیت‌های غنی و متنوع خود، امکان شکل‌گیری این نظم و مناسبات را دوچندان می‌کند. منطق راهبردی ایجاد قدرت رو به افول و متخاصم، ظرفیت‌های عظیم خود را در جهت همکاری و ایجاد منافع مشترک با این قطب‌های جدید به کار گیرد.

این تغییر نگاه، به معنای انزوا نخواهد بود و به نوعی تعریف جدیدی از کنشگری فعال در عرصه بین‌الملل است. در این معماری نوین، اساساً آمریکا دیگر نمی‌تواند بازیگری باشد که ما برای تأمین امنیت و توسعه خود، به تفاهم با آن نیاز داشته باشیم. راه پیشرفت و ثبات ایران از طریق ساختن یک نظم جدید منطقه‌ای با همکاری قدرت‌هایی می‌گذرد که منافعشان با یک ایران قوی و باثبات، همگرایی بسیار بالایی دارد. این، فرصت تاریخی امروز ماست که نباید با دل بستن به الگوهای منسوخ گذشته، آن را از دست داد.



منطق راهبردی ایجاب می‌کند که ایران، به جای صرف انرژی خود در مسیر بی‌نتیجه مذاکره با یک قدرت رو به افول و متخاصم، ظرفیت‌های عظیم خود را در جهت همکاری و ایجاد منافع مشترک با این قطب‌های جدید به کار گیرد.



پیام دوم:

مذاکره خطر جنگ را دور نمی‌کند.

© یکی از قابل درک ترین توجیهات برای ورود به فرآیندهای پیچیده و دشوار دیپلماتیک، امید به دور کردن خطر جنگ است. عبارتی که بارها در دوران دولت تدبیر و امید تکرار شد و مردم از سایه جنگ بیم داده می شدند.

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



تجربه نشان داد که

دشمن، مذاکره و

اقدام نظامی را دو گزینه

متضاد و جایگزین

یکدیگر نمی‌بیند،

بلکه می‌تواند هر

دور در چارچوب

یک راهبرد واحد به

صورت همزمان به کار

گیرد. حمله نظامی به

زیرساخت‌های کشور در

حالی صورت گرفت که

گفتگوهای دیپلماتیک

و مذاکره بین دو طرف

در جریان بود

شاید این باور که گفتگو، نقطه مقابل درگیری نظامی است، در ذات خود منطقی به نظر می‌رسید اما بازخوانی تجربیات تلخ معاصر، این ذهنیت را به کلی از بین خواهد برد.

تجربه نشان داد که دشمن، مذاکره و اقدام نظامی را دو گزینه متضاد و جایگزین یکدیگر نمی‌بیند، بلکه می‌تواند هر دور در چارچوب یک راهبرد واحد و به صورت همزمان به کار گیرد. حمله نظامی به زیرساخت‌های کشور در حالی صورت گرفت که گفتگوهای دیپلماتیک و مذاکره بین دو طرف در جریان بود؛ این رویداد به تنهایی نشان داد که صرف نشستن بر سر میز مذاکره، هیچ تضمینی برای جلوگیری از اقدام نظامی ایجاد نمی‌کند.

این نگاه، مذاکره را از ابزاری برای صلح، به یک تاکتیک چندوجهی در دکترین دشمن تبدیل می‌کند. همانگونه که در پیام‌های دیگر اشاره شد، از این منظر، فرآیند دیپلماسی می‌تواند به پوششی برای عملیات فریب و غافلگیر کردن طرف مقابل تبدیل شود. همچنین، سازوکارهای اعتمادسازی و شفافیت در دل مذاکرات، این خطر را به همراه دارد که به تله‌ای اطلاعاتی برای تکمیل اطلاعات دشمن و زمینه‌سازی یک حمله مؤثرتر در آینده بدل گردد.

علاوه بر این، اصرار بیش از حد بر مذاکره در شرایطی که دشمن زبان تهدید را به کار گرفته است، می‌تواند به عنوان نشانه‌ای از ضعف تعبیر شده و او را در محاسبات خود برای یک اقدام نظامی، جسورتر سازد.

این تحلیل دعوتی است به یک واقع‌گرایی عمیق‌تر در حوزه امنیت ملی. تجربه به ما می‌آموزد که مؤثرترین راه برای دور کردن سایه جنگ، امید بستن به فرآیندی است که دشمن بارها بی‌اعتباری آن را ثابت کرده نیست. تمرکز بر قوی شدن و ایجاد یک بازدارندگی معتبر می‌تواند سایه جنگ را از بین ببرد. بازدارندگی‌ای که هزینه هرگونه ماجراجویی نظامی را برای دشمن به قدری بالا ببرد که اساساً راهی جز مسیر دیپلماسی را در مقابل خود نبیند. این درس را می‌توان از جنگ تحمیلی اخیر به خوبی فراگرفت، آنگاه که دیپلماسی زمینه اقدام نظامی دشمن را فراهم ساخت و در مقابل، اقتدار نظامی و موشکی ما، جنگ را به پایان رساند و دشمن را بیچاره و پشیمان کرد.

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



پیام سوم

منازعه ایران و آمریکا، در زمین بازی قدرت‌های بزرگ تعریف می‌شود.

برای دهه‌ها، تحلیل رایج در خصوص منازعه ایران و آمریکا، بر رفتار دو طرف متمرکز بوده است. در این نگاه، تصور می‌شود که اگر ایران رفتار خود را تعدیل کند یا آمریکا از خصومت خود بکاهد، می‌توان به یک راه حل دیپلماتیک دست یافت. اما این تحلیل، یک واقعیت ساختاری و بسیار مهم‌تر را نادیده می‌گیرد که مشکل اصلی مولفه‌های قدرت آن در صحنه رقابت قدرت‌های بزرگ است.

جهان وارد عصری نوین از رقابت‌های راهبردی شده است و سیاست خارجی آمریکا بیش از هر زمان دیگری، معطوف به مهار رقبای اصلی خود یعنی چین و روسیه است. در این کارزار جهانی، ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی منحصر به فرد خود،

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



نگاه ژئوپلیتیک

توضیح می‌دهد که چرا

مذاکرات برای تغییر

رفتار ایران، اغلب به

بن بست می‌رسد. زیرا

از دید آمریکا، مسئله

اصلی، برنامه هسته‌ای

یا سیاست‌های

منطقه‌ای ایران به

خودی خود نیست،

بلکه تأثیر این مؤلفه‌ها

بر موازنه قوای جهانی

است. به همین دلیل

است که حتی بزرگترین

امتیازات از سوی ایران

نیز نمی‌تواند این منطق

راهبردی را تغییر دهد.



در لبه رقابت قدرت‌های بزرگ قرار گرفته است. از منظر واکنش‌گتن، یک ایران ضعیف و بی‌ثبات، ابزاری کارآمد برای ایجاد ناامنی در محیط پیرامونی این دورقیب است، در حالی که ایران قوی، به طور طبیعی می‌تواند به عمق راهبردی آن‌ها بیفزاید.

نگاه ژئوپلیتیک توضیح می‌دهد که چرا مذاکرات برای تغییر رفتار ایران، اغلب به بن بست می‌رسد. زیرا از دید آمریکا، مسئله اصلی، برنامه هسته‌ای یا سیاست‌های منطقه‌ای ایران به خودی خود نیست، بلکه تأثیر این مؤلفه‌ها بر موازنه قوای جهانی است. به همین دلیل است که حتی بزرگترین امتیازات از سوی ایران نیز نمی‌تواند این منطق راهبردی را تغییر دهد.

وقتی می‌پذیریم که کشور ما ناخواسته به یکی از زمین‌های اصلی بازی در این رقابت جهانی تبدیل شده است، آنگاه بی‌فایده بودن تلاش برای حل مسئله از طریق مذاکرات دو جانبه آشکارتر می‌شود. راه برون‌رفت، نه اصرار بر مذاکراتی که علت اصلی منازعه را هدف قرار نداده، بلکه بازتعریف نقش ایران از یک موضوع در رقابت دیگران، به یک بازیگر فعال در این نظم نوین است، امری که تنها از مسیر قوی شدن و ایجاد پیوندهای راهبردی با دیگر قطب‌های قدرت جهانی میسر خواهد شد.



تعهد آمریکا به اسرائیل، مذاکره با ایران را بی نتیجه می سازد.

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه، عمیقاً تحت تأثیر یک اصل راهبردی و قانونی قرار دارد و آن، حفظ برتری کیفی نظامی اسرائیل بر تمام کشورهای منطقه است. این اصل صرفاً یک سیاست مختص دولت‌ها نیست، بلکه یک راهبرد کلان و فراحزبی است که هرگونه تعامل با دیگران منطقه را شکل می دهد.

یکی از پرسش‌های کلیدی در تحلیل بن بست مذاکرات ایران و آمریکا این است که چرا با وجود گفتگوهای مکرر، این فرآیند به ندرت به گشایشی واقعی و پایدار برای ایران منجر می شود؟ پاسخ به این پرسش، بیش از آنکه در جزئیات مذاکرات نهفته باشد، در یک واقعیت ساختاری و انکارناپذیر در سیاست خارجی آمریکا ریشه دارد که تعهد بنیادین و اشنگتن به حفظ برتری مطلق اسرائیل در منطقه است.

سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه، عمیقاً تحت تأثیر یک اصل راهبردی و قانونی قرار دارد و آن، حفظ برتری کیفی نظامی اسرائیل بر تمام کشورهای منطقه است. این اصل صرفاً یک سیاست مختص دولت‌ها نیست، بلکه یک راهبرد کلان و فراحزبی است که هرگونه تعامل و اشنگتن با دیگر بازیگران منطقه را شکل می دهد.

این تعهد، یک تناقض ذاتی را در قلب هرگونه مذاکره با ایران ایجاد می کند. از یک سو، ایران به طور طبیعی به دنبال توافقی است که به توسعه اقتصادی، پیشرفت فناوریانه و تقویت جایگاه منطقه‌ای آن منجر شود. از سوی دیگر، آمریکا هرگونه قدرتمند شدن ایران را مغایر با اصل برتری کیفی اسرائیل و در نتیجه، تهدیدی برای منافع راهبردی خود و بازوی اصلی خود یعنی اسرائیل تلقی می کند. این بدان معناست که آمریکا از منظر ساختاری، نمی تواند توافقی را بپذیرد که به قدرتمندتر شدن واقعی ایران بینجامد.

بنابراین، بن بست در مذاکرات، بیش از آنکه ریشه در بی اعتمادی‌های دوجانبه یا خطاهای دیپلماتیک داشته باشد، محصول این گره کور و حل نشدنی است. تا زمانی که این تعهد راهبردی، شالوده سیاست آمریکا در منطقه باشد، هرگونه مذاکره‌ای در یک منطبق حاصل جمع صفر گرفتار خواهد شد. منطقی که در آن، پیشرفت ایران به معنای تضعیف امنیت اسرائیل تلقی می شود. درک این واقعیت، چشم انداز امید به یک مصالحه جامع را با پرسش‌های جدی مواجه می سازد و اهمیت تمرکز بر راهکارهایی را برجسته می کند که قدرت ملی را از درون تقویت کرده و کشور را در برابر این معادله پیچیده منطقه‌ای، تاب آورتر سازد.



پیام پنجم

راهبرد امریکا در قبال ایران برپایه
خواسته های بی پایان استوار است.



خط گفتمان مقاومت

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



راهبرد آمریکا در

قبال ایران، بر پایه

خواسته‌های بی‌پایان

استوار است. در این

رویکرد، هر امتیازی

که از سوی ایران داده

می‌شود، نه تنها به

عنوان گامی برای

اعتمادسازی تلقی

نمی‌گردد، بلکه طرف

مقابل را برای طرح

مطالباتی جدید جسورتر

می‌کند.

در هر فرآیند دیپلماتیک، پیش‌فرض اولیه بر این است که طرفین با تعدیل خواسته‌های خود، به نقطه‌ای میانی و مورد رضایت یکدیگر دست می‌یابند. اما بازخوانی تجربه تعامل با آمریکا، نشان می‌دهد که او اهدافی فراتر از یک توافق منصفانه را دنبال می‌کند.

شواهد و تجارب متعدد این نگرانی را تقویت می‌کند که راهبرد آمریکا در قبال ایران، بر پایه خواسته‌های بی‌پایان استوار است. در این رویکرد، هر امتیازی که از سوی ایران داده می‌شود، نه تنها به عنوان گامی برای اعتمادسازی تلقی نمی‌گردد، بلکه طرف مقابل را برای طرح مطالباتی جدید جسورتر می‌کند. این الگو، چشم‌انداز رسیدن به یک نقطه پایانی باثبات را در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد، زیرا به نظر می‌رسد درخواست‌های آمریکا سقف مشخصی ندارد.

با تحلیل عمیق‌تر این خواسته‌ها، مشخص می‌شود که هدف نهایی، به جای مصالحه متعارف، رسیدن به وضعیتی است که می‌توان آن را تسلیم کامل ایران توصیف کرد. تصریح رئیس‌جمهور کنونی آمریکا به این امر، بهترین دلیل برای اثبات این مدعا است. رهبر معظم انقلاب اشاره فرمودند که اعتراف رئیس‌جمهور کنونی آمریکا به تلاش آنها برای تسلیم ایران، ناشی از ساده‌لوحی و نسبت به سایر سردمداران آمریکا است که به این امر معتقد بودند اما به زبان جاری نمی‌کردند. از این روی تمرکز مستمر آمریکا بر تضعیف اهرم‌های قدرت و مؤلفه‌های بازدارندگی ایران در مذاکرات را کاملاً در این چهارچوب می‌توان فهم کرد.

این مسیر، در نهایت به نقطه‌ای ختم می‌شود که در آن، استقلال سیاسی، نظامی و اقتصادی کشور به طور کامل سلب گردد، وضعیتی که برای یک ملت با تاریخ و هویت ایران، غیرقابل پذیرش است. بنابراین، بن بست در مذاکرات، لزوماً به دلیل عدم تمایل ایران به گفتگو نیست، بلکه ریشه در ماهیت نامعقول و بی‌پایان خواسته‌های طرف مقابل دارد. این واقعیت، اهمیت بازنگری در راهبردها و تمرکز بر تقویت توانمندی‌های درونی را به عنوان تنها مسیر قابل اتکا برای حفظ منافع ملی، دوچندان می‌سازد.



پیام ششم:

**الگوی تعاملی غرب، گزینه‌ای برای
مصالحه باقی نگذاشته است.**

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



بن بست موجود، نتیجه

یک تصمیم راهبردی

از سوی طرف مقابل

برای مسدود کردن

تمام مسیرهای منتهی

به یک توافق عادلانه

است.

در تحلیل بن بست دیپلماتیک میان ایران و غرب، غالباً این تصور وجود دارد که مسیرهای متعددی برای رسیدن به یک راه حل میانه وجود دارد. اما بازخوانی دقیق تجربیات گذشته، چشم انداز متفاوتی را آشکار می سازد، چشم اندازی که در آن، طرف مقابل اساساً گزینه ای برای مصالحه باقی نگذاشته و تنها یک مسیر یک طرفه را پیش روی ایران قرار داده است.

در این نگاه، عرصه دیپلماسی، تنها شامل یک ریل گذاری مشخص به سوی مقصدی از پیش تعیین شده است و آن قطار تسلیم است. این قطار، مسیری است که در آن، ایران باید به صورت مرحله ای از مؤلفه های قدرت خود در حوزه انرژی، مسائل دفاعی و سیاست های منطقه ای چشم پوشی کرده و خواسته های حداکثری طرف مقابل را بپذیرد.

شاید بتوان گفت تلاش های ایران در دوره های مختلف برای اعتمادسازی و تعامل در حکم کوشش برای ساختن یک قطار دوم بود. اما پاسخ دشمن به این تلاش ها، انهدام این مسیر جایگزین بود. این امر، به روشنی نشان می دهد که بن بست موجود، نتیجه یک تصمیم راهبردی از سوی طرف مقابل برای مسدود کردن تمام مسیرهای منتهی به یک توافق عادلانه است.

درک این واقعیت تلخ، برای هرگونه سیاست گذاری واقع بینانه ضروری است. وقتی تنها گزینه روی میز، سوار شدن بر قطار تسلیم است، شاید هوشمندانه ترین راهبرد، امتناع از سوار شدن و تمرکز بر ساختن مسیری جدید و مستقل باشد، مسیری که بر پایه قوی شدن و اتکا به ظرفیت های درونی بنا شده و کشور را از گرفتار شدن در ریل گذاری های تحمیلی دشمن مصون می دارد.



پیام هفتم:

اتکا به ساختارهای حقوق بین الملل
برای مهار یک ابرقدرت، مسیری بدون
مقصد است.



خط‌گفتمان مقاومت

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



اتکا به ساختارهای حقوقی بین‌المللی برای مهار یک ابرقدرت، مسیری غیرقابل اطمینان است. وقتی قدرتمندترین بازیگر نظام بین‌الملل، خود را فراتر از قوانینی که خود در تدوین آن نقش داشته می‌بیند، هرگونه توافقی که صرفاً بر پایه این قوانین بنا شده باشد، فاقد تضمین واقعی است.

یکی از پیش‌فرض‌های اساسی در دیپلماسی، اتکا به حاکمیت قانون و اعتبار نهادهای بین‌المللی است. بسیاری از توافقات با این امید شکل می‌گیرند که چارچوب‌های حقوقی و سازمان‌های جهانی بتوانند ضامن اجرای تعهدات باشند. اما تجارب تلخ سال‌های اخیر نشان داد این امید در برابر اراده یک ابرقدرت، واقع‌بینانه نیست.

تحلیل واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که برای یک قدرت فائقه و ابرقدرت، منافع ملی همواره بر تعهدات بین‌المللی اولویت دارد. از این منظر، سازمان‌ها و معاهدات بین‌المللی، بیش از آنکه ابزاری برای مهار قدرت باشند، پوششی برای پیشبرد منافع قدرت‌های بزرگ هستند و در لحظه تعارض، این قدرت است که حرف آخر را می‌زند، نه قانون.

شواهد این رویکرد در سال‌های اخیر به وضوح قابل مشاهده بوده است. آمریکا و سپس اروپا به راحتی توافق برجام را که با قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل تضمین شده بود، نادیده گرفت و دیگر قدرت‌ها نیز در عمل نتوانستند مانع از این اقدام شوند. این تجربه به تنهایی نشان داد که حتی بالاترین سطح از مشروعیت بین‌المللی نیز در برابر اراده یکجانبه آمریکا شکننده است. این الگو در موارد دیگر نیز تکرار شده است؛ چنانکه دولت بایدن رأی دیوان دادگستری بین‌المللی در مورد جنگ غزه را رد کرد و زمزمه‌های تحریم همین دیوان از سوی دولت ترامپ نیز شنیده می‌شود. موارد از این دست بسیار زیاد است و در دوران فعلی که دوران گذار به پسا نظم جدید هستیم، این تناقضات به خوبی نمایان شده و اجتناب ناپذیر است.

این وقایع، یک درس مهم را به ما می‌آموزد که اتکا به ساختارهای حقوقی بین‌المللی برای مهار یک ابرقدرت، مسیری غیرقابل اطمینان است. وقتی قدرتمندترین بازیگر نظام بین‌الملل، خود را فراتر از قوانینی که خود در تدوین آن نقش داشته می‌بیند، هرگونه توافقی که صرفاً بر پایه این قوانین بنا شده باشد، فاقد تضمین واقعی است.

این نکته فراخوانی به یک دیپلماسی هوشمندانه‌تر است؛ دیپلماسی‌ای که به جای امید بستن به تضمین‌های حقوقی شکننده، بر ایجاد موازنه قدرت واقعی و تقویت مؤلفه‌های درونی تمرکز کند تا بتواند منافع ملی را در جهانی که همچنان منطق قدرت بر آن حاکم است، به بهترین شکل تأمین نماید.



پیام هشتم:

در دنیای کنونی، نمایش قدرت بر ژست های دیپلماتیک تقدم دارد.

در دنیای امروز که تصویرها و نمادها نقشی تعیین کننده در سیاست دارند، برای برخی این امیدواری وجود دارد که یک دیدار دیپلماتیک یا یک دست دادن میان رهبران بتواند سرآغاز حل منازعات عمیق باشد. اما بازخوانی واقع بینانه تاریخ معاصر اتکا به چنین اقدامات نمادینی، به خصوص در مواجهه با قدرت های بزرگ را یک راهبرد ناکارآمد و مسیری که می تواند به بن بست و حتی خسارت های بیشتر منجر شود، نشان می دهد.



خط گفتمان مقاومت

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب

۵۵

امنیت و منافع ملی،
بیش از آنکه در یک
قاب عکس تأمین
شود، در گروهی تقویت
توانمندی‌های درونی
و درک عمیق از
واقعیت‌های جهان
است. اگر دنبال
نمایش قاب‌هایی
برای تأمین منافع ملی
هستیم، قاب‌های
اقتدار و توانمندی‌های
کشور را باید به نمایش
گذاشت. چیزی که در
جنگ ۱۲ روزه باعث ارتقاء
و محبوبیت ویژه جایگاه
ایران در جهان شد.

به نظر می‌رسد این تصور که یک دیدار یا گفتگوی شخصی می‌تواند به تنهایی مشکلات ساختاری و ریشه‌دار بین دو کشور را حل کند، گاهی ناشی از عدم دانش کافی نسبت به ساختارهای پیچیده سیاسی در آمریکا است. در نظامی که تصمیمات کلان محصول توازن قوا میان نهادهای قدرتمند، قوانین مستحکم و لابی‌های پرنفوذ است، یک اقدام نمادین از سوی رئیس‌جمهور نمی‌تواند مسیر یک راهبرد کلان را تغییر دهد.

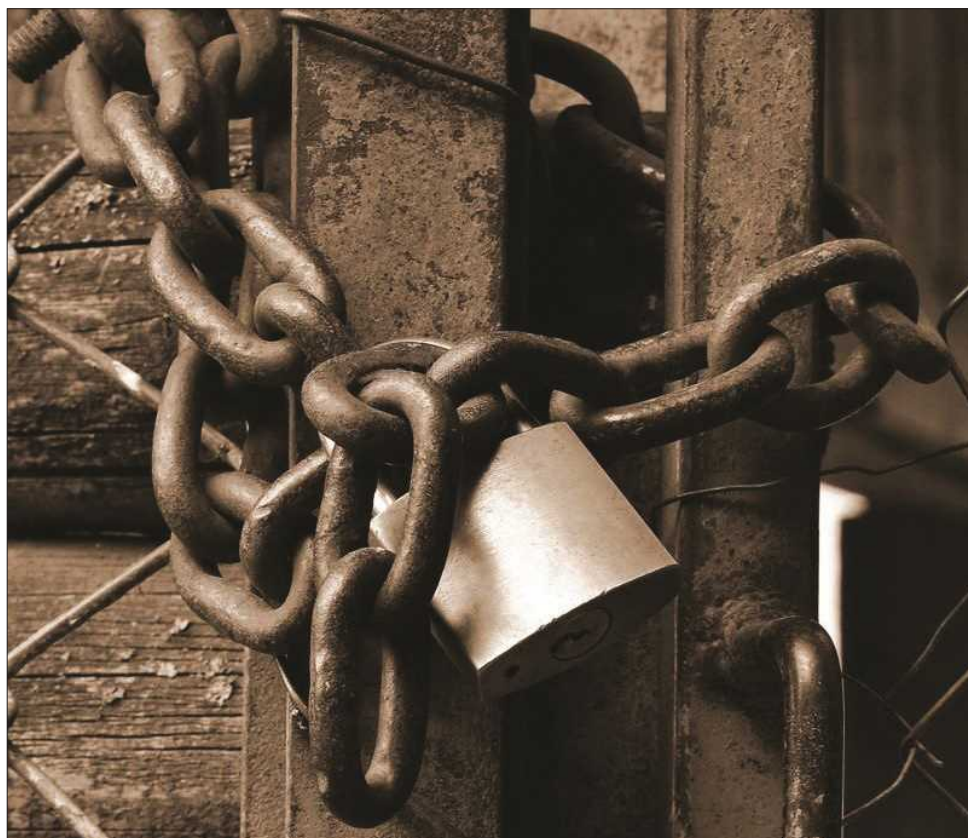
تاریخ معاصر، نمونه‌های عبرت‌آموزی را در این زمینه پیش روی ما قرار می‌دهد. تجربه کره شمالی نشان داد که برگزاری چندین دیدار سطح بالا و گرفتن عکس‌های یادگاری با رئیس‌جمهور آمریکا، در عمل به هیچ‌گشایش ملموسی در تحریم‌ها منجر نشد و ثابت کرد که نمایش دیپلماتیک لزوماً به تغییر واقعی در سیاست‌ها نمی‌انجامد.

نمونه تلخ‌تر، سرنوشت معمر قذافی در لیبی است. او پس از سال‌ها تنش، وارد مسیر تعامل با غرب شد و با مقامات ارشد اروپایی و آمریکایی دیدار کرد. اما این دیپلماسی نمادین، هیچ‌امنیتی برای او به همراه نیاورد و همان کشورها در نهایت، کشورش را بمباران کرده و زمینه را برای قتل او فراهم آوردند. این تجارب نشان می‌دهد که در عرصه سیاست واقعی، منافع راهبردی بر ژست‌های دیپلماتیک اولویت دارد.

مضافاً چنین دیدارهایی در قبال افرادی همچون رئیس‌جمهور فعلی آمریکا که رفتار قلدر مابانه و ناشی از غرور و اختلالات شخصیتی دارد می‌تواند به ضد خودش تبدیل شود و با تحقیر دولتمردان کشور و تشدید مشکلات همراه باشد که این مهم باید مد نظر قرار گیرد.

دیپلماسی موفق یک فرآیند پیچیده و مبتنی بر قدرت است. اتکای صرف به اقدامات نمادین، این خطر را به همراه دارد که ما را از تمرکز بر مؤلفه‌های واقعی قدرت و پیگیری یک راهبرد هوشمندانه و چندلایه بازدارد. امنیت و منافع ملی، بیش از آنکه در یک قاب عکس تأمین شود، در گروهی تقویت توانمندی‌های درونی و درک عمیق از واقعیت‌های جهان است.

اگر دنبال نمایش قاب‌هایی برای تأمین منافع ملی هستیم، قاب‌های اقتدار و توانمندی‌های کشور را باید به نمایش گذاشت. چیزی که در جنگ ۱۲ روزه باعث ارتقاء و محبوبیت ویژه جایگاه ایران در جهان شد.



پیام نهم:

به دنبال حل مسأله ای هستیم که
اساساً حل نشدنی است.

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



یک واقعیت پایدار که ریشه در ماهیت طرفین دارد، نه یک سوء تفاهم مقطعی که با گفتگو برطرف شود. در یک سو، آمریکای سلطه‌گر با اراده‌ای معطوف به حفظ هژمونی و مدیریت منطقه قرار دارد و در سوی دیگر، ایران مستقل با هویتی که ذاتاً این نظم را به چالش می‌کشد. تازمانی که این دو ماهیت بنیادین پابرجا باشند، اصل منازعه نیز ادامه خواهد داشت.

در دهه‌های گذشته، بخش قابل توجهی از ظرفیت سیاست خارجی ایران صرف تلاش برای حل منازعه با ایالات متحده شده است. با این حال، تداوم بن بست و بی‌نتیجه ماندن این تلاش‌ها، این پرسش بنیادین را پیش روی نخبگان و سیاست‌گذاران قرار می‌دهد؛ آیا ممکن است ما به دنبال حل مسئله‌ای باشیم که ذاتاً حل‌نشده است؟

برخی تحلیل‌های راهبردی، منازعه ایران و آمریکا را یک تضاد ساختاری و ماهوی می‌دانند. یک واقعیت پایدار که ریشه در ماهیت طرفین دارد، نه یک سوء تفاهم مقطعی که با گفتگو برطرف شود. در یک سو، آمریکای سلطه‌گر با اراده‌ای معطوف به حفظ هژمونی و مدیریت منطقه قرار دارد و در سوی دیگر، ایران مستقل با هویتی که ذاتاً این نظم را به چالش می‌کشد. تازمانی که این دو ماهیت بنیادین پابرجا باشند، اصل منازعه نیز ادامه خواهد داشت.

این نگاه، ناکامی‌های دیپلماتیک گذشته را نه لزوماً حاصل ضعف در اجرا، بلکه نتیجه طبیعی تلاش برای امری غیرممکن می‌داند. تکرار چرخه مذاکره و شکست، محصول اصرار بر حل مسئله‌ای است که در چارچوب‌های فعلی، راه‌حلی دیپلماتیک ندارد و هر تلاش برای آن، صرفاً به اتلاف زمان و تحمیل هزینه‌های بیشتر می‌انجامد.

پذیرش این پارادایم، یک دعوت به واقع‌گرایی راهبردی است. این نگرش، کشور را از گرفتار شدن در دام مذاکرات بی‌نتیجه و وعده‌های بی‌اساس رها می‌سازد. وقتی می‌پذیریم که مسئله حل‌شدنی نیست، آنگاه راهبرد ملی از تلاش برای حل مسئله به مدیریت هوشمندانه شرایط تغییر می‌کند. در چنین چارچوبی، تمرکز از دیپلماسی صرف، به سمت قوی شدن و تقویت مؤلفه‌های قدرت داخلی معطوف می‌شود تا کشور بتواند منافع خود را نه از موضع اقتدار در این شرایط پایدار، تأمین نماید.



پیام دهم:

مشکل اصلی نه نوع رفتار،

بلکه اصل بودن ماست.

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



ساقط کردن دولت ملی

مصدق، که رویکردی

خصمانه با آمریکا

نداشت، نمونه‌ای

از عدم تحمل یک

ایران مستقل بود.

نگران کننده‌تر از آن،

وجود طرح‌هایی

برای تجزیه ایران در

پنتاگون در سال

۱۹۷۵، یعنی در اوج

روابط دوستانه با

حکومت پهلوی است

که اسناد افشا شده از

سمت آمریکا در این

موضوع، به وضوح

نشان می‌دهد مشکل

آنها با خود ایران است.

در گفتمان رایج سیاست خارجی، اغلب این‌گونه تصور می‌شود که تنش میان ایران و آمریکا ریشه در رفتار جمهوری اسلامی دارد و با تغییر سیاست‌ها می‌توان به یک راه حل دست یافت. اما بازخوانی دقیق تاریخ و تحلیل عمیق‌تر عملکرد طرف مقابل، نشان می‌دهد که مشکل آمریکا با ایران، بسیار ریشه‌ای‌تر از جمهوری اسلامی است و به خود موجودیت ایران بازمی‌گردد.

از منظر یک قدرت جهانی که به دنبال مدیریت و کنترل مناطق راهبردی است، ایران به دلیل ویژگی‌های ذاتی خود، یک متغیر دشوار و غیرقابل کنترل محسوب می‌شود. اندازه بزرگ، جمعیت ویژه، موقعیت ژئوپلیتیک منحصربه‌فرد و پتانسیل قدرت، ایران را فارغ از نوع حکومت آن، به یک بازیگر تعیین‌کننده تبدیل کرده است. این در حالی است که منطق حاکم بر سیاست خارجی آمریکا، مبتنی بر تعامل با کشورهای قابل مدیریت و همسوس است و روشن است که یک ایران یکپارچه و قدرتمند راه‌رگز بر نخواهد تافت.

این نگاه، صرفاً به دوران پس از انقلاب محدود نمی‌شود. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این دغدغه، پیش از آن نیز در ذهن نظریه پردازان آمریکایی وجود داشته است. ساقط کردن دولت ملی مصدق، که رویکردی خصمانه با آمریکا نداشت، نمونه‌ای از عدم تحمل یک ایران مستقل بود. نگران کننده‌تر از آن، وجود طرح‌هایی برای تجزیه ایران در پنتاگون در سال ۱۹۷۵، یعنی در اوج روابط دوستانه با حکومت پهلوی است که اسناد افشا شده از سمت آمریکا در این موضوع، به وضوح نشان می‌دهد مشکل آنها با خود ایران است.

روحیه استقلال طلبی و ملی‌گرایی ریشه‌دار در مردم ایران نیز، مانع دیگری در برابر تبدیل شدن کشور به یک متحد کاملاً سلطه‌پذیر است. از دید واشنگتن، این نگرانی همواره وجود دارد که ایران، حتی اگر به صورت موقت همسوس شود، پس از قدرتمند شدن دوباره به یک رقیب تبدیل خواهد شد.

این تحلیل، بن بست در مذاکرات را از زاویه‌ای متفاوت آشکار می‌سازد. وقتی مشکل اصلی، نه رفتار شما، بلکه بودن شماست، هرگونه تلاش برای بهبود روابط از طریق تغییرات سیاسی و رفتاری، تلاشی سطحی و ناکارآمد خواهد بود. این درک، به جای امید بستن به مذاکراتی که ریشه منازعه را هدف قرار نداده، اهمیت تمرکز بر اقداماتی را برجسته می‌کند که با تقویت مؤلفه‌های قدرت درونی، کشور را در برابر این چالش ذاتی و پایدار، مصون و توانمند سازد.



پیام یازدهم:

آمدن ایران پای میز مذاکره،
دست‌آورد بزرگ تبلیغاتی و سیاسی
برای آمریکا است.

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



ورود به مذاکره

از موضع ضعف یا

تحت فشار، این خطر

را به همراه دارد که

در سطح جهانی، به

عنوان نشانه‌ای از به

ثمر نشستن فشارها

و خدشه دار شدن

استقلال راهبردی کشور

تعبیر شود. این امر،

مذاکره را از یک تعامل

برابر، به صحنه‌ای برای

نمایش عدم توازن

قدرت تبدیل می‌کند

در ارزیابی هر فرآیند دیپلماتیک، ضروری است که علاوه بر نتایج ملموس، به هزینه‌ها و دستاوردهای حیثیتی و سیاسی نیز توجه شود. از این منظر، به نظر می‌رسد مذاکره با آمریکا در شرایط کنونی، یک بازی دو سر باخت برای ماست که در آن، سود سیاسی یک طرف، به قیمت ضرر حیثیتی طرف دیگر تمام می‌شود.

شواهد و تحلیل‌ها این نگرانی را تقویت می‌کند که برای رئیس‌جمهور آمریکا، نفسی آوردن ایران به پای میز مذاکره، به ویژه پس از اعمال فشار و تهدید، یک دستاورد بزرگ تبلیغاتی و سیاسی محسوب می‌شود. این اقدام به او اجازه می‌دهد تا در عرصه داخلی و بین‌المللی، تصویری قدرتمند از خود به نمایش بگذارد و ادعا کند که توانسته است ایران را با تهدید، وادار به گفتگو کند. این دستاورد، فارغ از نتیجه نهایی مذاکرات، به خودی خود برای طرف آمریکایی مفید است.

در مقابل، این فرآیند برای ایران می‌تواند حامل هزینه‌های حیثیتی قابل توجهی باشد. ورود به مذاکره از موضع ضعف یا تحت فشار، این خطر را به همراه دارد که در سطح جهانی، به عنوان نشانه‌ای از به ثمر نشستن فشارها و خدشه دار شدن استقلال راهبردی کشور تعبیر شود. این امر، مذاکره را از یک تعامل برابر، به صحنه‌ای برای نمایش عدم توازن قدرت تبدیل می‌کند که می‌تواند به حیثیت ملی ایران آسیب برساند.

وقتی یک طرف صرفاً از نفس برگزاری مذاکره، نفع سیاسی می‌برد و طرف دیگر در همان ابتدا با ریسک خدشه دار شدن حیثیت خود مواجه است، آن فرآیند به یک بازی برد-باخت تبدیل می‌شود. در چنین معادله نامتوازنی، حتی پیش از آنکه امتیازی داده یا گرفته شود، می‌توان گفت که این روند برای ایران ضرر محض است. این درک از هزینه‌های پنهان دیپلماسی، اهمیت بازنگری در راهبردها و اولویت دادن به مسیرهایی را آشکار می‌سازد که حافظ عزت و اقتدار ملی باشند.



پیام دوازدهم:

**درس تلخ برجام، آشکار ساختن
عدم تقارن در ماهیت امتیازات داده
شده است.**

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



این تجربه، یک اصل مهم را برای هر مذاکره آتی روشن می‌سازد که امتیازات در حوزه زیرساخت‌ها، یک دارایی ملی و حاصل یک عمر تلاش علمی و فنی است؛ در حالی که وعده‌های سیاسی، ماهیتی شکننده و وابسته به اراده بازیگرانی دارند که بارها بدعهدی خود را به اثبات رسانده‌اند.

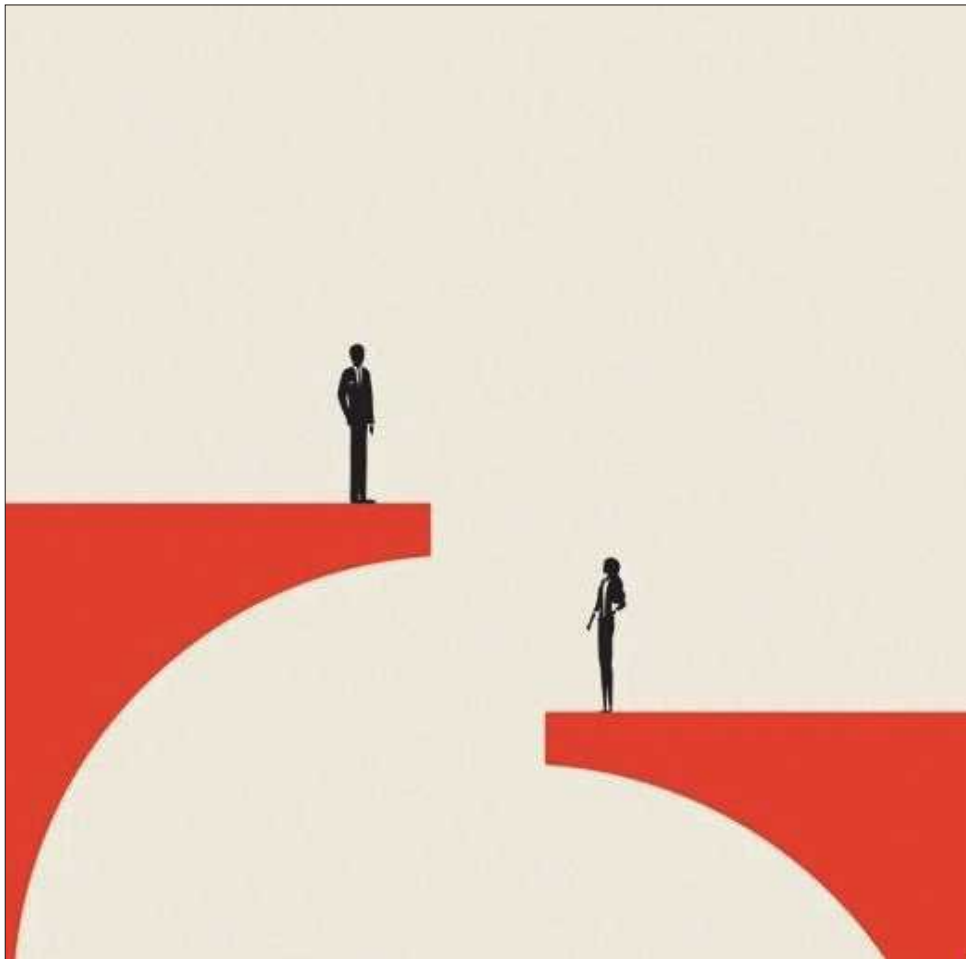
در بحبوحه طرح مجدد ایده‌هایی برای مذاکره با غرب، بازخوانی تجربیات گذشته یک ضرورت اجتماعی است. هرگونه خوش بینی نسبت به گفتگوهای آینده، باید با این واقعیت سنجدیده شود که ماهیت نامتوازن امتیازات در توافقات پیشین، به ویژه برجام، به درستی درک نشده است.

یکی از درس‌های تلخ اما حیاتی برجام، آشکار ساختن عدم تقارن عمیق در ماهیت امتیازات داده شده و وعده‌های گرفته شده بود. امتیازات ایران، اغلب از جنس اقدامات عینی، فیزیکی و بازگشت‌ناپذیر بود، اقداماتی که سرمایه‌های ملی و دستاوردهای راهبردی چندین ساله را هدف قرار می‌داد. در مقابل، امتیازات طرف غربی، عمدتاً سیاسی، حقوقی، مبهم و ذاتاً بازگشت‌پذیر بود، امضاهایی روی کاغذ که با تغییر یک دولت یا حتی یک سیاست، به سادگی بی‌اثر می‌شدند.

نماد بارز این عدم توازن، سرنوشت راکتور آب سنگین اراک است. بتن ریختن در قلب این دستاورد بزرگ علمی و صنعتی، یک خسارت دائمی به زیرساخت‌های کشور بود که جبران آن اگر ناممکن نباشد، سال‌ها زمان و هزینه می‌طلبد. این امتیاز نقد و غیرقابل بازگشت، در ازای وعده‌های نسیه‌ای داده شد که طرف مقابل به سادگی و بدون پرداخت هیچ هزینه‌ای، آن‌ها را زیر پا گذاشت.

این تجربه، یک اصل مهم را برای هر مذاکره آتی روشن می‌سازد که امتیازات در حوزه زیرساخت‌ها، یک دارایی ملی و حاصل یک عمر تلاش علمی و فنی است؛ در حالی که وعده‌های سیاسی، ماهیتی شکننده و وابسته به اراده بازیگرانی دارند که بارها بدعهدی خود را به اثبات رسانده‌اند.

از این رو، هرگونه ورود مجدد به فرآیند مذاکره، بدون در نظر گرفتن این میراث بتن ریزی شده، یک خطای محرز است. بن بست واقعی، در تکرار مدلی است که در آن، دارایی‌های بازگشت‌ناپذیر کشور، در ازای وعده‌های بی‌اعتبار، به حراج گذاشته شود. مدلی که به نظر میرسد دشمن دوباره قصد دارد آنرا امتحان کند.



پیام سیزدهم:

در جهان چندقطبی، سیاست
توازن در قبال آمریکا دیگر
پاسخگو نخواهد بود.

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب

در هر دوره گذار تاریخی، بزرگترین چالش برای کشورها، تطبیق راهبردهای خود با قواعد نوین جهانی است. اصرار بر پیش فرض‌های گذشته در دنیای متغیر امروز، می‌تواند یک کشور را ناخواسته در موقعیتی آسیب‌پذیر قرار دهد. برخی از اصول راهبردی ما، از جمله سیاست توازن، نیازمند یک بازنگری هوشمندانه است.

جهان امروز، با سرعت به سمت رقابت‌های شدید میان قدرت‌های بزرگ حرکت می‌کند؛ فضایی که در آن، کشورها بیش از گذشته برای انتخاب و همسویی تحت فشار قرار می‌گیرند. به نظر می‌رسد دوران ایفای نقش به عنوان یک بازیگر کاملاً متوازن در میان بلوک‌های قدرت، رو به پایان است. چنانکه حتی کشور کوچکی مثل لیختن‌اشتاین نیز ناچار به انتخاب سمت شده است. در چنین شرایطی، ایران به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک خود، در داغ‌ترین تکه این بازی و به تعبیری در نوک پیکان جنگ قرار گرفته است.

ادامه حرکت بر اساس پیش فرض‌های نظم دنیای قدیم، یعنی اتکا به نهادهای بین‌المللی تضعیف‌شده یا انتظار رفتار مسئولانه از سوی قدرت‌هایی که خود قواعد را زیر پا می‌گذارند، بسیار خطرناک خواهد بود. این رویکرد، این ریسک را به همراه دارد که ایران در نهایت به قربانی این فضای جدید تبدیل شود. اصرار بر سیاست توازن در جهانی که به سمت انتخاب حرکت می‌کند، می‌تواند به مثابه شنا کردن برخلاف جهت آب باشد. تلاشی فرساینده که ظرفیت‌های ملی را به جای پیشرفت، صرف تقلا برای حفظ وضع موجود می‌کند. این نکته را باید تمامی دیپلمات‌ها و نخبگان کشور به خوبی درک کنند و ناظر به نظم جدید و ساختارهای در حال شکل‌گیری، دنبال استیفای منافع ملی کشور باشند.

این تحلیل، به معنای نفی استقلال یا دعوت به وابستگی نیست. در واقع فراخوانی است به یک واقع‌گرایی عمیق‌تر. شاید زمان آن رسیده باشد که به این بیان‌دیشیم که چگونه می‌توان با یک دیپلماسی چالاک و هوشمندانه، از این موقعیت خطیر، فرصتی برای تعریف نقشی جدید و قدرتمند برای ایران در نظم نوین جهانی ساخت. چیزی که چند سال قبل رهبر انقلاب مطالبه فرمودند. این امر، نیازمند بازنگری در راهبردهایی است که شاید روزی کارآمد بوده‌اند، اما دیگر پاسخگوی پیچیدگی‌های جهان امروز نیستند.



جهان امروز، با سرعت به سمت رقابت‌های شدید میان قدرت‌های بزرگ حرکت می‌کند؛ فضایی که در آن، کشورها بیش از گذشته برای انتخاب و همسویی تحت فشار قرار می‌گیرند



پیام چهاردهم:

ایران در چهار دهه تمام راه های ممکن را رفته است.

در هر ارزیابی واقع بینانه از سیاست خارجی، امید به گشایش های دیپلماتیک همواره جایگاه ویژه ای دارد. با این حال، هنگامی که یک الگوی تاریخی به صورت مستمر تکرار می شود، خرد راهبردی ایجاب می کند که به جای امید بستن به نتایج متفاوت، در ماهیت خود آن الگو تأمل کنیم. تاریخچه تلاش های ایران برای تعامل با آمریکا، متأسفانه چنین الگوی تکرارشونده ای از نیات مثبت ایران و پاسخ های خصمانه آمریکاست.

برخلاف روایتی که ایران را آغازگر تنش معرفی می کند، شواهد تاریخی نشان می دهد

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب

که دولت‌های مختلف ایران پس از جنگ تحمیلی، با راهبردهای گوناگون، همواره به دنبال مسیرهایی برای تنش‌زدایی با آمریکا بوده‌اند. این یک تلاش مستمر برای انتقال ایران از جایگاه دشمن به یک بازیگر عادی در عرصه بین‌المللی بوده است، تلاشی که متأسفانه با سد یک سیاست ثابت و تغییرناپذیر درواشنگتن روبرو شده است.

در دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی، راهبرد تعامل از مسیر اقتصاد و دعوت از شرکت‌های نفتی آمریکایی پیگیری شد. این رویکرد عمل‌گرایانه، با این امید صورت گرفت که منافع مشترک اقتصادی بتواند به کاهش تنش‌های سیاسی منجر شود. اما پاسخ آمریکا، نه تنها عدم استقبال، بلکه تشدید فشار از طریق تصویب قانون داماتو بود؛ اقدامی که نه تنها مشکل رابطه ایران و آمریکا را حل نکرد، بلکه صنعت نفت کشور را نیز ذیل تحریم برد.

در دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی، حسن نیت ایران به اوج خود رسید. از یک سو، طرح دیپلماتیک جامعی ارائه شد که آمادگی ایران را برای گفتگو بر سر تمام مسائل مورد اختلاف نشان می‌داد، اما پاسخ آمریکا به آن، سکوت و حتی توییح دیپلماتیک میانجی سوئسیسی بود. از سوی دیگر، پس از حوادث یازده سپتامبر، ایران همکاری‌های راهبردی و گسترده‌ای با آمریکا در افغانستان انجام داد. این سطح از همکاری می‌توانست نقطه عطفی تاریخی باشد، اما پاسخ واشنگتن، اقدامی بهت‌آور بود: قرار دادن ایران در لیست محور شرارت. این اقدام نشان داد که حتی حسن نیت عملی و همکاری در عالی‌ترین سطوح امنیتی نیز در منطق طرف مقابل جایی ندارد.

این الگوی رفتاری در سال‌های بعد نیز ادامه یافت. دولت‌های بعدی نیز هر یک به نحوی مسیر مذاکره را پیمودند، اما نتیجه همواره یکسان بود: از بی‌نتیجه ماندن بگرام در دولت آقای روحانی تا حمله نظامی در حین مذاکرات دولت آقای پزشکیان. این حافظه تاریخی، یک درس مهم را پیش روی ما قرار می‌دهد که به نظر می‌رسد بن‌بست موجود، کمتر به نوع راهبرد انتخابی از سوی ایران و بیشتر به یک اراده ثابت در طرف مقابل برای تداوم تخاصم مربوط است. بازخوانی این تجربیات تلخ، این پرسش جدی را مطرح می‌کند که آیا اصرار بر پیمودن مسیرهای آزموده‌شده و بی‌نتیجه، هوشمندانه‌ترین راه برای تأمین منافع ملی است یا زمان آن رسیده که با پذیرش این واقعیت، راهکارهای جایگزین مبتنی بر تقویت توانمندی‌های درونی، با جدیت بیشتری در دستور کار قرار گیرد؟



برخلاف روایتی که

ایران را آغازگر تنش

معرفی می‌کند، شواهد

تاریخی نشان می‌دهد

که دولت‌های مختلف

ایران پس از جنگ

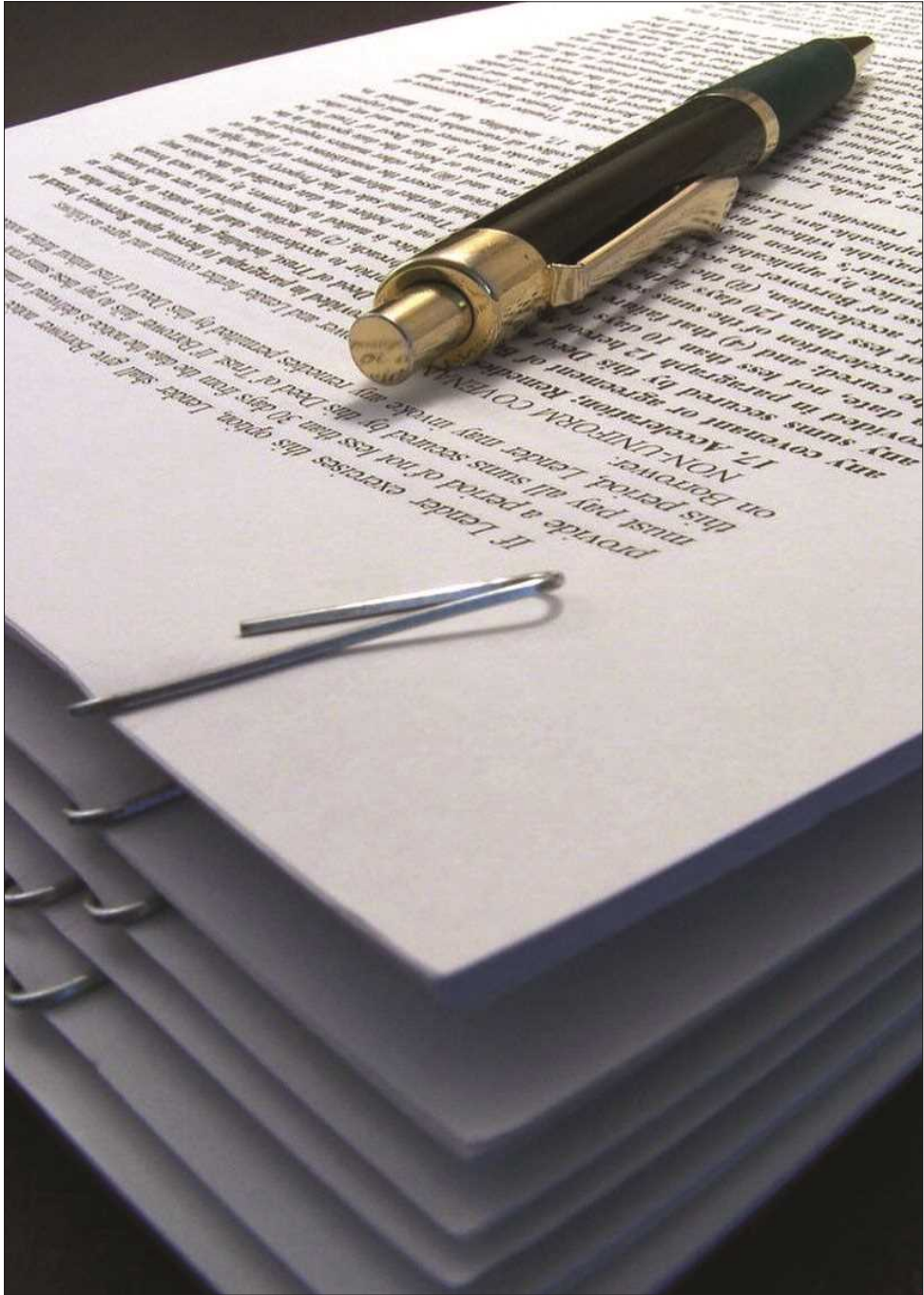
تحمیلی، با راهبردهای

گوناگون، همواره به

دنبال مسیرهایی برای

تنش‌زدایی با آمریکا

بوده‌اند.



خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب

مذاکره از منظر کاخ سفید، دعوتی برای امضای یک سند از پیش نوشته شده است.

در عرف روابط بین‌الملل، مذاکره فرآیندی مبتنی بر داد و ستد متقابل برای رسیدن به یک نقطه مشترک است. اما زمانیکه یک طرف، با پیش‌فرض‌های یک‌جانبه و اهداف از پیش تعیین شده وارد گفتگو شود، نمی‌توان همچنان آن را مذاکره نامید. روشن است رویکرد کنونی آمریکا در قبال ایران، بیش از آنکه مبتنی بر منطق دیپلماسی باشد، به یک فرآیند تحمیل شباهت دارد.

یک شاخصه در این رویکرد، تلاش برای مشخص کردن نتیجه نهایی مذاکرات، حتی پیش از آغاز آن است. شواهد نشان می‌دهد که طرف آمریکایی، تنها نتیجه قابل قبول را توقف کامل فعالیت‌های هسته‌ای و موشکی ایران می‌داند و این مهم بارها از زبان افراد متعدد آنها بیان شده است. وقتی نتیجه از قبل مشخص باشد، عملاً فضای چندانی برای چانه‌زنی و یافتن راه حل‌های میانه باقی نمی‌ماند. در چنین شرایطی، نشستن پشت میز مذاکره، بیش از آنکه فرصتی برای گفتگو باشد، دعوتی برای امضای یک سند از پیش نوشته شده است.

این الگو، ماهیت فرآیند را از یک گفتگوی دیپلماتیک میان دو کشور، به یک رابطه یک‌طرفه و مبتنی بر زورگویی تغییر می‌دهد. در این مدل، یک طرف صرفاً به دنبال تحمیل اراده خود است و طرف دیگر، تنها دو گزینه پیش رو دارد: پذیرش کامل خواسته‌های اترک‌میز.

این رویکرد، با روح دیپلماسی که بر پایه احترام متقابل و جستجوی منافع مشترک استوار است، در تضاد قرار دارد. تا زمانی که این رویکرد تحمیلی اصلاح نشود، هر تلاشی برای رسیدن به یک توافق عادلانه و پایدار، با موانع ساختاری و بنیادین روبرو خواهد بود و چشم‌اندازی برای موفقیت در آن وجود ندارد.



وقتی نتیجه از قبل

مشخص باشد، عملاً

فضای چندانی برای

چانه‌زنی و یافتن راه

حل‌های میانه باقی

نمی‌ماند. در چنین

شرایطی، نشستن پشت

میز مذاکره، بیش

از آنکه فرصتی برای

گفتگو باشد، دعوتی

برای امضای یک سند از

پیش نوشته شده است.

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



پیام شانزدهم:

ایران به لحاظ هویتی، هرگز نمی‌تواند گاو شیرده باشد.

درک صحیح بن‌بست در روابط ایران و آمریکا، نیازمند شناخت چارچوب ذهنی حاکم بر سیاست خارجی واشنگتن است. رویکرد آمریکا در قبال کشورهای منطقه، بر پایه یک دسته‌بندی ساختاری استوار است که توضیح می‌دهد چرا تعامل با کشوری مانند ایران، همواره با چالش‌های بنیادین روبرو می‌شود و چرا ایران نمی‌تواند در مدلی که برای متحدان دیگر منطقه تعریف شده، جای بگیرد. در این چارچوب تحلیلی، کشورها به چند گروه اصلی تقسیم می‌شوند. برخی

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب

کشورها در گروهی قرار می‌گیرند که با وجود برخورداری از منابع عظیم، کاملاً همسو و تحت کنترل آمریکا هستند. این کشورها که از آنها با استعاره گاو شیرده یاد می‌شود، استقلال عمل واقعی ندارند و منابع و امنیتشان در خدمت منافع قدرت بزرگ تعریف می‌شود. در مقابل، ایران پس از انقلاب اسلامی، از این جایگاه خارج و در گروه دشمن طبقه‌بندی شد؛ یعنی کشوری که از مدار کنترل خارج شده و نظم موجود را به چالش می‌کشد.

با درک این دسته‌بندی، می‌توان تاریخچه تلاش‌های دیپلماتیک ایران را بازخوانی کرد. به نظر می‌رسد بسیاری از تلاش‌های دیپلماتیک ایران در طول این سالها با ایده خروج از این گروه دنبال شد و در عمل کوششی برای تغییر جایگاه ایران از گروه دشمن به گروه همسو بوده است. اما این پیشنهاد همواره از سوی آمریکا رد شده است.

علت این امتناع مستمر، یک بی‌اعتمادی راهبردی عمیق است. از منظر واشنگتن، ایران به دلیل وسعت منابع، ماهیت تاریخی، فرهنگی و روحیه استقلال‌طلبی ملت خود، حتی در صورت پذیرش یک توافق، نمی‌تواند به یک گاو شیرده قابل اعتماد و پایدار تبدیل شود. این نگرانی وجود دارد که ایران پس از هرگونه گشایش، مجدداً از قدرت خود برای ایفای یک نقش مستقل استفاده کند. در واقع نه تنها ایران مستقل و مقتدر هرگز قبول نخواهد کرد گاو شیرده برای غرب باشد، بلکه طرف آمریکایی نیز این دکترین را در قبال ایران هرگز اجرا نخواهد کرد و این درسی است که تاریخ به ما نشان داده.

اینجاست که لایه عمیق‌تر و نگران‌کننده‌تر راهبرد آمریکا آشکار می‌شود که وقتی یک کشور به دلیل وسعت، منابع، جمعیت و عزت ملی، قابلیت تبدیل شدن به یک گاو شیرده مطمئن را ندارد، از دیدگاه راهبردی دشمن، گزینه نهایی و مطلوب، تجزیه آن کشور است. منطق این دکترین بر این استوار است که یک ایران یکپارچه، حتی اگر موقتاً همسو شود، همچنان یک تهدید بالقوه است؛ اما ایران تجزیه‌شده و کوچک، برای همیشه از معادله قدرت منطقه‌ای حذف خواهد شد. بنابراین، بن‌بست مذاکرات بیش از آنکه یک شکست تاکتیکی باشد، یک بن‌بست ساختاری است. تا زمانی که چارچوب ذهنی طرف مقابل، جهان را به دو بخش تحت کنترل و دشمن تقسیم می‌کند و گزینه‌ای برای یک شریک مستقل قائل نیست، هرگونه تلاش برای مذاکره در این چارچوب، به ناچار به همان نتایج تکراری گذشته منجر خواهد شد.



از منظر واشنگتن،
ایران به دلیل وسعت
منابع، ماهیت تاریخی،
فرهنگی و روحیه
استقلال‌طلبی ملت
خود، حتی در صورت
پذیرش یک توافق،
نمی‌تواند به یک گاو
شیرده قابل اعتماد و
پایدار تبدیل شود.



پیام هفدهم:

طرح اسرائیل بزرگ عملاً مسأله ایران پیشرفته را برنمی‌تابد.

برای درک عمیق‌تر ریشه‌های تنش در خاورمیانه، باید از تحلیل مسائل روزمره فراتر رفت و به چشم‌اندازهای راهبردی و بلندمدتی که بازیگران اصلی برای آینده منطقه ترسیم کرده‌اند، توجه نمود. یکی از این طرح‌های کلان که به نظر می‌رسد الهام‌بخش بسیاری از سیاست‌های تهاجمی در منطقه است، دکترین موسوم به اسرائیل بزرگ است، طرحی که تحقق آن، با موجودیت یک ایران مستقل و قدرتمند در تضاد ذاتی قرار دارد. این دکترین، که ریشه در برخی تفکرات ایدئولوژیک و راهبردی دارد، به دنبال ترسیم نقشه‌ای جدید برای خاورمیانه است که در آن، به عنوان قدرت مطلق و هژمون منطقه‌ای، جایگزین تمام قدرت‌های تاریخی دیگر شود. در این چشم‌انداز،

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



۵۵

وقتی هدف پنهان

یکی از بازیگران اصلی و

متحدانش، تحقق یک

پروژه هژمونیک است،

هرگونه مذاکراتی که

به قدرتمندتر شدن

رقیب اصلی آن پروژه

یعنی ایران بینجامد،

از اساس محکوم به

شکست است.

ثبات منطقه از طریق برتری بلامنازع نظامی، اقتصادی و فناورانه اسرائیل بر تمام همسایگانش تأمین می‌گردد. در این چارچوب، یک ایران مستقل و قدرتمند، به دلیل ویژگی‌های ذاتی خود، به اصلی‌ترین مانع در برابر تحقق این پروژه تبدیل می‌شود. ایران، فارغ از نوع حکومت، به دلیل وسعت سرزمینی، عمق تاریخی، منابع غنی و جمعیت قابل توجه، تنها بازیگری در منطقه است که پتانسیل ایجاد یک موازنه قدرت در برابر این طرح را دارد. حمایت ایران از جریان‌های مقاومت در منطقه نیز در این راستا تحلیل می‌شود که به عنوان راهبردی برای جلوگیری از شکل‌گیری یک هژمونی یک‌جانبه که در نهایت موجودیت خود ایران را نیز تهدید خواهد کرد.

وقتی هدف پنهان یکی از بازیگران اصلی و متحدانش، تحقق یک پروژه هژمونیک است، هرگونه مذاکراتی که به قدرتمندتر شدن رقیب اصلی آن پروژه یعنی ایران بینجامد، از اساس محکوم به شکست است. این واقعیت تلخ، بار دیگر اهمیت تمرکز بر راهبردهای مبتنی بر تقویت توانمندی‌های درونی را به عنوان تنها مسیر قابل اتکا برای حفظ منافع ملی و مقابله با چنین طرح‌های کلان و تهدیدآمیزی، برجسته می‌سازد.



پیام هجدهم:

مذاکره برای آمریکا، پوششی برای اهداف خصمانه است.

در ارزیابی فرآیندهای دیپلماتیک، معمولاً پیش‌فرض بر این است که گفتگو، ابزاری برای رسیدن به تفاهم و حل اختلاف است. اما به نظر می‌رسد طرف مقابل، مذاکره را صرفاً یک تاکتیک در چارچوب یک راهبرد خصمانه

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



فرآیند مذاکره به

خودی خود می‌تواند

یک پوشش برای

غافلگیر کردن و

آماده‌سازی جهت

اقدامات خصمانه، از

جمله حمله نظامی،

به کار گرفته شود.

این رویکرد، با ایجاد

یک فضای ظاهرآ آرام

دیپلماتیک، می‌تواند

موجب کاهش

هوشیاری طرف مقابل

شده و همزمان، زمان

لازم را برای طراحی و

اجرای نقشه‌های دیگر

فراهم آورد.

بزرگتر می‌بینند. شواهد و تجارب گذشته، نشان می‌دهد که برای برخی جناح‌های حاکم در آمریکا، مذاکره با ایران ممکن است چنین کارکردی داشته باشد.

از این منظر، فرآیند مذاکره به خودی خود می‌تواند یک پوشش برای غافلگیر کردن و آماده‌سازی جهت اقدامات خصمانه، از جمله حمله نظامی، به کار گرفته شود. این رویکرد، با ایجاد یک فضای ظاهرآ آرام دیپلماتیک، می‌تواند موجب کاهش هوشیاری طرف مقابل شده و همزمان، زمان لازم را برای طراحی و اجرای نقشه‌های دیگر فراهم آورد. رفتارهای ایالات متحده در دوران معاصر خصوصاً وضعیت فعلی آن پس از روی کار آمدن ترامپ، این فرضیه را تقویت می‌کند که کاخ سفید مذاکره را ابزاری همزمان با دیگر گزینه‌های فشار می‌داند.

در این چارچوب، حتی ادبیات به کار رفته در گفتگوها نیز معنای دوگانه‌ای می‌یابد. به عنوان نمونه، درخواست مکرر آمریکا برای تغییر رفتار ایران، در نگاه اول یک مطالبه دیپلماتیک متعارف به نظر می‌رسد. اما وقتی مصادیق این رفتار مورد بررسی قرار می‌گیرد، مشخص می‌شود که منظور، دقیقاً همان مؤلفه‌های قدرت و بازدارندگی مانند توانمندی‌های دفاعی و نفوذ منطقه‌ای است که بقای کشور را تضمین می‌کند. کنار گذاشتن این اهرم‌های قدرت، به معنای خلع سلاح راهبردی و آسیب‌پذیر ساختن کشور در برابر تهدیدات است. به همین دلیل، برخی تحلیل‌گران معتقدند که در این دکترین، درخواست تغییر رفتار در عمل به معنای تغییر حکومت است. و این فریبی است که طرف غربی برای پیشبرد اهدافش به کار گرفته است. تجربه فریب در جنگ ۱۲ روزه نیز تکرار شد و برخی اسناد و مدارک افشا شده، تایید می‌کنند که یکی از کارکردهای مذاکرات اخیر برای طرف غربی، نوعی عملیات فریب بود برای غافلگیری ایران از اقدام نظامی اسرائیل. همچنین به بیان مقام معظم رهبری، دشمن در مذاکرات اخیر، فریب دیگری هم داشت و آن فریب برای افکار عمومی دنیا بود. آمریکا قصد داشت با دادن پیشنهاد مذاکره و رد این درخواست از طرف ایران، به تجاوز نظامی خود مشروعیت ببخشد که با تدبیر نظام جمهوری اسلامی، این فریب به ضد خودش تبدیل شد و همه مردم دنیا این فریب‌کاری خصمانه آمریکا را به چشم دیدند.



پیام نوزدهم:

بازدارندگی فعال؛ تنها راه جایگزین برای دیپلماسی یک طرفه در مقابل دشمن زورگواست.

هدف غایی هر سیاست خارجی، تأمین امنیت و جلوگیری از وقوع درگیری است. اما زمانی که یک طرف منازعه، به منطق مذاکره و تعهد پایبند نیست و از ابزار تهدید برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کند، مسیر هوشمندانه

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب

برای حفظ ثبات و جلوگیری از تشدید تنش را باید به درستی شناخت و به کار گرفت.

تجارب مکرر نشان داده است که در برابر چنین بازیگری، تکیه صرف بر دیپلماسی سنتی می تواند به عنوان ضعف تعبیر شده و به جای کاهش تنش، به تشدید زیاده خواهی ها منجر شود.

در چنین شرایطی، یک دکترین جایگزین و مبتنی بر واقع گرایی ضرورت می یابد؛ بازدارندگی فعال از طریق تهدید متقابل. این رویکرد، نه به معنای جنگ طلبی، بلکه به معنای ایجاد یک موازنه منطقی است که هزینه هرگونه اقدام خصمانه را برای طرف مقابل به شکلی شفاف و غیرقابل انکار، بالا می برد. منطق این دکترین، بر شفافیت و پیش بینی پذیری استوار است تا از هرگونه خطای محاسباتی از سوی دشمن جلوگیری شود؛ رهبر انقلاب نسبت به زیاده خواهی ها و تهدید های دشمنان فرمودند: «ما اگر تهدیدمان بکنند، تهدیدشان میکنیم؛ اگر این تهدید را عملی کنند، ما هم تهدید را عملی میکنیم». این گزاره، یک واکنش احساسی نیست، بلکه یک معادله روشن برای مدیریت بحران است که در آن، کنش با یک واکنش متقابل و متناسب روبرو خواهد شد.

این رویکرد، یک دکترین دفاعی فعال و ریشه دار است که بر اصل دفاع مشروع از امنیت ملی تأکید دارد. این سیاست، به جای انفعال در برابر تهدید، به دنبال ایجاد ثبات از طریق تعریف خطوط قرمز روشن و هزینه مند کردن عبور از آنهاست؛ راهبردی که از اصولی عمیق نشأت می گیرد، چراکه این، رفتار فراگرفته ای از قرآن و دستور اسلام است و آثار آن نیز در جنگ ۱۲ روزه تحمیلی مقابل اسرائیل به وضوح مشاهده شد و ضربات متقابل سنگین ایران، دشمن را مجبور به عقب نشینی و درخواست آتش بس کرد.

بنابراین، در جهانی که برخی بازیگران تنها زبان قدرت را درک می کنند، بازدارندگی فعال نه تنها جایگزین ناکارآمدی دیپلماسی یک طرفه می شود، بلکه به طور متناقضی، خود به مؤثرترین ابزار برای جلوگیری از جنگ و وادار کردن طرف مقابل به پذیرش واقعیت های جدید تبدیل می گردد.

این، مسیر حرکت از یک امنیت شکننده و وابسته به اراده دیگران، به سوی یک ثبات پایدار و مبتنی بر توانمندی های درونی است.



در جهانی که برخی

بازیگران تنها زبان

قدرت را درک می کنند،

بازدارندگی فعال نه تنها

جایگزین ناکارآمدی

دیپلماسی یک طرفه

می شود، بلکه به طور

متناقضی، خود به

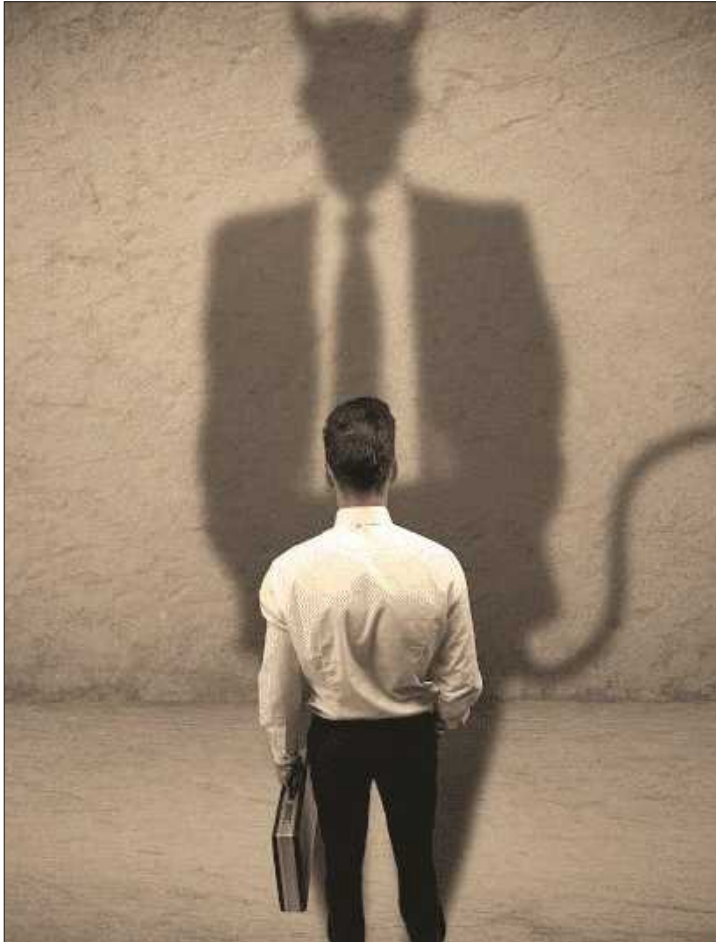
مؤثرترین ابزار برای

جلوگیری از جنگ و

وادار کردن طرف مقابل

به پذیرش واقعیت های

جدید تبدیل می گردد.



خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت
بازنگری در تعاملات ایران با
دنیای غرب

پیام بیستم:

**چرخه شناخت و کنش ما دچار
تناقض شده است.**

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت
بازنگری در تعاملات ایران با
دنیای غرب



در مقابل، به نظر

می‌رسد در رویکرد

دیپلماتیک ماگاهی این

همسویی وجود ندارد.

در حالی که در ادبیات

رسمی، آمریکا به عنوان

شیطان بزرگ تعریف

می‌شود، اما در عمل

و پشت میز مذاکره،

گویی انتظارات دیگری

از او شکل می‌گیرد.

موفقیت در هر کارزار، نیازمند همسویی کامل میان شناخت از رقیب و روش مواجهه با اوست. بخشی از بن بست‌های مکرر در سیاست خارجی ما، ریشه در چنین دوگانگی‌ای دارد؛ یک تناقض درونی میان تعریفی که از دشمن داریم و انتظاراتی که از او در میدان دیپلماسی داریم به چشم می‌خورد.

بازخوانی رفتار طرف مقابل نشان می‌دهد که آمریکا این دشمنی را باور دارد و تمام اقداماتش، از جمله مذاکره را، در چارچوب یک کارزار تمام عیار با دشمن سازماندهی می‌کند. در این نگاه، مذاکره میدانی دیگر برای پیشبرد همان اهداف راهبردی است که با ابزار فشار و تحریم نیز دنبال می‌شود. در مقابل، به نظر می‌رسد در رویکرد دیپلماتیک ماگاهی این همسویی وجود ندارد. در حالی که در ادبیات رسمی، آمریکا به عنوان شیطان بزرگ تعریف می‌شود، اما در عمل و پشت میز مذاکره، گویی انتظارات دیگری از او شکل می‌گیرد. این انتظار که طرف مقابل، علی‌رغم ماهیتش، بر اساس معرفت، اخلاق و وفای به عهد عمل کند، یک تناقض جدی ایجاد می‌کند. این رویکرد، ما را با امید به یک رفتار دوستانه، وارد کارزاری می‌کند که طرف مقابل آن را خصمانه تعریف کرده است.

ریشه بسیاری از شکست‌ها و غافلگیری‌ها در همین عدم تقارن در شناخت نهفته است. اگر خود ما علی‌رغم شعارهای دشمنانه مان علیه آمریکا، با امید به حسن نیت وارد گفتگو شویم، طرف مقابل با واقع‌بینی کامل، از این خوش‌بینی به عنوان یک نقطه ضعف برای گرفتن امتیازات بیشتر استفاده می‌کند و این تجربه‌ای تلخ بود که از برجام باید گرفت.

برون رفت از این چرخه بی‌نتیجه، نیازمند ایجاد یک همسویی کامل میان شناخت و کنش است. دیپلماسی موفق، از درک عمیق آن و طراحی ابزارهای متناسب با همان ماهیت آغاز می‌شود. تنها زمانی می‌توان به نتیجه‌ای مطلوب امید داشت که انتظارات ما در میز مذاکره، بازتابی دقیق از شناختی باشد که از طرف مقابل داریم، نه آرزوهایی که امیدواریم روزی محقق شوند.



پیام بیست و یکم:

اروپا نمی‌تواند یک بازیگر مستقل از آمریکا در قبال ایران باشد.

در گفتمان سیاست خارجی، همواره این امید وجود داشته است که قدرت‌های اروپایی، با توجه به منافع و تاریخ متفاوت خود، بتوانند نقشی مستقل و میانجی‌گرانه در منازعه ایران و آمریکا ایفا کنند. اما بازخوانی واقع‌بینانه تجربیات گذشته، به ویژه در پرونده برجام و رخداد مکانیسم

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب

ماشه نشان می‌دهد که اتکا به نقش مستقل اروپا، یک خطای محاسباتی است.

تحلیل رفتار کشورهای اروپایی نشان می‌دهد که این کشورها در بزنگاه‌های حساس، فاقد استقلال رأی لازم بوده و در نهایت، مسیر خود را با سیاست‌های کلان آمریکا هماهنگ کرده‌اند. نمونه آخر آن در رای‌گیری برای برگشت تحریم‌ها علیه ایران بود که دنباله روی و تبعیت آنها از آمریکا به وضوح بر همگان مشخص شد. این الگو، محصول یک وابستگی ساختاری در حوزه‌های امنیتی و اقتصادی است که توانایی کنشگری مستقل را از اروپا سلب می‌کند و نماینده روسیه نیز در همان جلسه با اشاره به این وابستگی آنها را تحقیر کرد.

تجربه اجرای برجام نیز، نمونه‌ای شفاف از این واقعیت است. در طول مذاکرات، برخی از همین کشورها، مانند فرانسه، گاهی نقش پلیس بد را ایفا می‌کردند و مواضعی سخت‌گیرانه اتخاذ می‌نمودند که در نهایت به نفع جبهه مقابل تمام می‌شد. اما آزمون اصلی، پس از خروج یکجانبه آمریکا از توافق بود. در آن مقطع حساس، اروپا علی‌رغم تمام بیانیه‌های سیاسی در حمایت از برجام، در عمل ناتوانی و بی‌عملی کاملی از خود نشان داد و نتوانست به هیچ‌یک از تعهدات خود برای منتفع شدن ایران از مزایای اقتصادی توافق، جامه عمل بپوشاند.

این تجربه نشان داد که در عمل، کشورهای اروپایی در منازعه ایران و آمریکا، بیش از آنکه یک میانجی بی‌طرف باشند، صرفاً نقش کارساز آمریکا را ایفا کرده‌اند، بازیگرانی که در نهایت، توان یا اراده خروج از چارچوبی که واشنگتن ترسیم کرده است را ندارند.

امید بستن به اینکه اروپا بتواند به تنهایی گره‌گور روابط ایران و آمریکا را باز کند، چشم‌پوشی بر تجارب مسلم گذشته است. شاید مسیر هوشمندانه‌تر، تعامل با اروپا در حد ظرفیت‌های واقعی آن و پرهیز از گره زدن سرنوشت منافع ملی کشور به بازیگری باشد که بارها نشان داده است در لحظات تعیین‌کننده، استقلال راهبردی لازم برای ایفای یک نقش مؤثر و متوازن را ندارد. اقدام آخر آنها در فعال‌سازی مکانیزم ماشه نیز ممکن است آنها را برای همیشه از دایره کنشگری در مقابل ایران حذف کرده باشد.



تجربه نشان داد که

در عمل، کشورهای

اروپایی در منازعه ایران

و آمریکا، بیش از آنکه

یک میانجی بی‌طرف

باشند، صرفاً نقش

کارساز آمریکا را ایفا

کرده‌اند، بازیگرانی که

در نهایت، توان یا اراده

خروج از چارچوبی که

واشنگتن ترسیم کرده

است را ندارند.



پیام بیست و دوم:

برجام طرحی برای به تسلیم کشاندن ایران بود.

برای درک عمیق دلایل ناکامی توافق هسته‌ای، شاید لازم باشد از بازخوانی جزئیات آن فراتر رفته و در ماهیت بنیادین آن تأمل کنیم. این نکته کلیدی مطرح است که ما بایک توافق دوجانبه برای حل یک مناقشه روبرو نبودیم، بلکه بایک پروژه بلندمدت و یک طرفه که اهدافی فراتراز مسئله هسته‌ای را دنبال می‌کرد مواجه شدیم. یک توافق معمولاً بر پایه منافع متقابل و با هدف رسیدن به یک نقطه پایانی باثبات شکل می‌گیرد. اما شواهد و نتایج دهه گذشته، این فرضیه

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب

۵۵

شواهد و نتایج دهه

گذشته، این فرضیه را

تقویت می‌کند که برجام

برای طرف غربی، بیش

از آنکه یک توافق باشد،

یک پروژه ده ساله برای

به تسلیم کشاندن

کامل ایران بود. در این

نگاه، توافق اولیه صرفاً

نقطه شروع فرآیندی

بود که قرار بود به تدریج

مؤلفه‌های قدرت ایران

را تضعیف کرده و آن را در

ساختار مورد نظر غرب،

مهار نماید.

را تقویت می‌کند که برجام برای طرف غربی، بیش از آنکه یک توافق باشد، یک پروژه ده ساله برای به تسلیم کشاندن کامل ایران بود. در این نگاه، توافق اولیه صرفاً نقطه شروع فرآیندی بود که قرار بود به تدریج مؤلفه‌های قدرت ایران را تضعیف کرده و آن را در ساختار مورد نظر غرب، مهار نماید.

منطق این پروژه را می‌توان در چند لایه مشاهده کرد. اول، مکانیسم‌های بازرسی و محدودیت‌های بلندمدت، نه فقط برای کنترل هسته‌ای، بلکه برای ایجاد یک نظارت دائمی و فرسایشی طراحی شده بود. دوم، عدم تحقق وعده‌های اقتصادی، نه یک نقص فنی، بلکه بخشی از پروژه بود تا ایران با وجود امضای توافق، همچنان ضعیف و نیازمند باقی بماند. سوم، اصرار بر حفظ ساختار تحریم‌ها و فعال نگه داشتن اهرم‌هایی مانند مکانیسم ماشه، نشان می‌دهد که هدف، نه پایان دادن به مناقشه، بلکه مدیریت آن به نفع طرف مقابل بوده است.

این بازخوانی، ناکامی‌های پس از توافق را به عنوان اجرای موفق یک پروژه از سوی غرب تفسیر می‌کند. وقتی از این منظر به ماجرا می‌نگریم، مشخص می‌شود که چرا پس از هر گام اعتمادساز از سوی ایران، فشارهای جدیدی با بهانه‌های موشکی و منطقه‌ای مطرح می‌شد؛ زیرا پروژه اصلی، یعنی تسلیم کامل، هنوز به پایان نرسیده بود و ابتدای کار بود.

این درک، برای مایک درس برای آینده دارد. هرگونه پیشنهاد جدید برای مذاکره را باید با این پرسش مواجه کرد که آیا مادر در حال ورود به یک توافق جدید هستیم یا ناخواسته در حال ایفای نقش در یک پروژه جدید طراحی شده توسط دشمن؟ پاسخ به این پرسش، می‌تواند مسیر کشور را از تکرار یک دهه تجربه تلخ، به سمت اتخاذ راهبردهای هوشمندانه‌تر و مبتنی بر منافع واقعی ملی هدایت کند. اگر با این نگاه بنگریم، شاید قبل از ورود به یک مسیر جدید، به بن بست بودن آن پی ببریم.



پیام بیست و سوم:

توافق با آمریکا، بستری برای تکمیل اطلاعات دشمن و تسهیل حمله نظامی به ایران بود.

یکی از اصول بنیادین در توافقات بین‌المللی، شفافیت و راستی‌آزمایی است که به عنوان ابزاری برای اعتمادسازی به کار می‌رود. اگر طرف مقابل، از این سازوکارهای شفافیت، نه برای اعتمادسازی، بلکه به عنوان پوششی برای مقاصد خصمانه و جمع‌آوری اطلاعات نظامی استفاده کند، چه باید کرد؟ بازخوانی تجربه برجام، این فرضیه تلخ را به شکلی جدی مطرح می‌سازد. از این منظر، برجام بستری برای تکمیل اطلاعات دشمن و تسهیل حمله نظامی به ایران بود. بازرسی‌های گسترده و فراتر از پروتکل‌های معمول که در چارچوب این توافق انجام شد، اگرچه در ظاهر با هدف راستی‌آزمایی صلح‌آمیز بودن فعالیت‌های ایران صورت می‌گرفت، اما در عمل، یک نقشه کامل و دقیق از زیرساخت‌های هسته‌ای کشور را در اختیار دشمن قرار داد. برخی تحلیلگران

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



۵۵

بازرسی‌های گسترده
و فراتر از پروتکل‌های
معمول که در چارچوب
این توافق انجام شد،
اگرچه در ظاهر با
هدف راستی‌آزمایی
صلح‌آمیز بودن
فعالیت‌های ایران
صورت می‌گرفت، اما در
عمل، یک نقشه کامل و
دقیق از زیرساخت‌های
هسته‌ای کشور را در
اختیار دشمن قرار داد.

معتقدند که دلیل اصلی حمله آمریکا به سایت‌های هسته‌ای، اطلاعات دقیقی بوده که ذیل بازرسی‌های برجامی به دست آورده بودند و این اطلاعات، عدم قطعیت و ریسک عملیات نظامی را برای آنها به شدت کاهش داده بود. به عبارت دیگر، اگر برجام و آن اطلاعات دقیق نبود، به دلیل بالا بودن هزینه و عدم اطمینان از نتیجه، حمله نظامی به ایران شاید هرگز اتفاق نمی‌افتاد. نگران‌کننده‌تر آنکه این کارکرد دوگانه، از همان ابتدا در محاسبات طرف مقابل وجود داشته است. چنانکه در همان دوران، برخی مقامات آمریکایی در دفاع از برجام استدلال می‌کردند که این توافق از آن جهت مفید است که اطلاعات ما را تکمیل می‌کند تا هر زمان که بخواهیم، بتوانیم حمله نظامی کنیم. این نگاه، نشان می‌دهد که از منظر دشمن، مذاکره و شفافیت، ابزاری برای آماده‌سازی میدان برای یک جنگ احتمالی بوده است. این تجربه، یک درس بزرگ برای آینده ما دارد که در مواجهه با دشمنی که اهداف خصمانه خود را پنهان نمی‌کند، هرگونه شفاف‌سازی یک جانبه می‌تواند به یک تله امنیتی تبدیل شود. این واقعیت، اهمیت حیاتی حفظ مؤلفه‌های قدرت و پرهیز از ورود به توافقاتی را که می‌توانند به خلع سلاح اطلاعاتی و تضعیف بازدارندگی کشور منجر شوند، بیش از پیش آشکار می‌سازد.



پیام بیست و چهارم:

ادبیات امتیازدهی، غرب را به رویکرد باج‌گیری حریص کرده است.

در ارزیابی دشمن، علاوه بر تحلیل توانمندی‌های او، باید به درک او از آسیب‌پذیری‌های ما نیز توجه کرد. گاهی جسارت طرف مقابل برای اعمال فشار یا طراحی نقشه‌های فریبکارانه، نه از قدرت ذاتی او، بلکه از برداشتی نشأت می‌گیرد که از وضعیت داخلی ما دارد. به نظر می‌رسد وجود یک جریان فکری خاص در داخل کشور، ناخواسته چنین تصویری را به دشمن مخابره می‌کند.

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



وجود یک جریان

سیاسی که بانگاهی

خوش‌بینانه و

ظاهربین، تمایل زیادی

به مذاکره تحت هر

شرایطی دارد، می‌تواند

این ذهنیت خطرناک

را در طرف مقابل ایجاد

کند که اراده ملی ایران

برای مقاومت، شکننده

است. این تصویر به

دشمن اجازه می‌دهد

تا باور کند که می‌تواند

با یک عملیات فریب

پیچیده، ایران را به پای

میز مذاکره بکشاند

و همزمان، در فرصت

مناسب، ضربه خود را

وارد کند

وجود یک جریان سیاسی که بانگاهی خوش‌بینانه و ظاهربین، تمایل زیادی به مذاکره تحت هر شرایطی دارد، می‌تواند این ذهنیت خطرناک را در طرف مقابل ایجاد کند که اراده ملی ایران برای مقاومت، شکننده است. این تصور به دشمن اجازه می‌دهد تا باور کند که می‌تواند با یک عملیات فریب پیچیده، ایران را به پای میز مذاکره بکشاند و همزمان، در فرصت مناسب، ضربه خود را وارد کند. این همان منطقی است که توضیح می‌دهد چرا دشمن ممکن است در عین وعده مذاکره در روز یکشنبه، در روز جمعه دست به حمله نظامی بزند؛ زیرا بر روی واکنش این جریان داخلی حساب باز کرده است.

این آسیب‌پذیری، با یک سازوکار روانی در داخل تشدید می‌شود. در یک بحث سالم، تمام دغدغه‌های مربوط به منافع ملی باید شنیده شود. اما متأسفانه، گاهی دیده می‌شود که این جریان فکری، هرگونه نگاه منتقدانه یا دغدغه‌مند نسبت به حفظ منافع ملی را با برجسب زنی سرکوب می‌کند. این اقدام که به نوعی یک عملیات روانی در داخل محسوب می‌شود، صداهای دلسوز را به حاشیه رانده و مسیر را برای پذیرش راه‌حل‌های ساده‌انگارانه هموار می‌سازد. هر چند ممکن است عاملان آن، دلسوزانه و با هدف منافع ملی به آن دست بزنند.

در نهایت، این دشمن است که از این وضعیت بهره‌برداری می‌کند. وقتی غرب احساس کند که در داخل ایران، جریانی وجود دارد که آماده امتیازدهی است، به این نتیجه می‌رسد که می‌تواند از ایران باج بگیرد. این برداشت به او جسارت می‌دهد تا باور کند که اگر فشار را ادامه دهد، در نهایت مقاومت در هم خواهد شکست.

راه برون‌رفت از این چرخه معیوب، بیش از هر چیز نیازمند یک انسجام راهبردی در داخل است. یک سیاست خارجی قدرتمند و مذاکره‌ای عزتمندانه، در گروهی وجود یک صدای واحد و یک درک مشترک از منافع ملی است. درکی که در آن، دغدغه‌های امنیتی طیف‌های منتقد و دلسوز، عین واقع‌بینی تلقی شود. تجربه این چند وقت تنش و درگیری کشور با دشمن می‌تواند به این جریان متمایل به غرب کمک کند تا واقعیت‌های صحنه را بهتر درک کنند.

۲ راه نصب آمریکا
وزارت بهداشت برمی آید

۳ توافقی که برنده به دنیا آمد
توافق درباره همکاری ایران و آژانس

۵ نهجند آزادی بیان
مقام سردکان آمریکا از جسی کمدل

۷ اجاره یادردو
گزارش سارتر از اجاره یادردو به دست‌نشان یا باجی جومی توسط سازمان ان

سخنرانی کافی نیست

سیدحسین مرعشی، محمد عطریان فر، غلامحسین کرباسچی، علی مطهری و حشمت‌الله فلاحت‌پیشه در آستانه سفر رئیس‌جمهور به نیویورک از او خواستند تا برای جلوگیری از وقوع جنگ دوم، نقش تاریخی خود را ایفا کرده و با کسب اختیار کامل از رئیس‌جمهور آمریکا دیدار و گفت‌وگو کند



بگفته شخصی

کیهان

سفر رییس‌جمهور به آمریکا می‌تواند به سبب سفر مسعود، زینت‌گال، به روزگار استراتژیک در انجام جمع عمومی مردم ایران، به سبب سفر به آمریکا، نگاه سفر دیپلماتیک معمولی نظر نمی‌دهد. در استراتژی که فشار بر همه طرف‌ها به بارگذاشته می‌شود، به استراتژی که از طرف ایران استراتژی کشور و بازگشت‌ناپذیر است. سفر رییس‌جمهوری از اهداف و نیت‌های سیاسی است. سفر رییس‌جمهوری به نیویورک، به عنوان یک سفر از جمله سیاست‌های بی‌طرفانه، جسورانه، غیرقابل بازگشت، تلاش‌کننده برای یافتن راه‌های مشترک و مسدود کردن تلاش‌های آمریکا برای فشار بر ایران است. سفر رییس‌جمهور به نیویورک، به روزگار استراتژیک در انجام جمع عمومی مردم ایران، به سبب سفر به آمریکا، نگاه سفر دیپلماتیک معمولی نظر نمی‌دهد. در استراتژی که فشار بر همه طرف‌ها به بارگذاشته می‌شود، به استراتژی که از طرف ایران استراتژی کشور و بازگشت‌ناپذیر است. سفر رییس‌جمهوری از اهداف و نیت‌های سیاسی است. سفر رییس‌جمهوری به نیویورک، به عنوان یک سفر از جمله سیاست‌های بی‌طرفانه، جسورانه، غیرقابل بازگشت، تلاش‌کننده برای یافتن راه‌های مشترک و مسدود کردن تلاش‌های آمریکا برای فشار بر ایران است.

تر نیویورک خبری هست

جاسی ویسی می‌گوید بدون دستور کار مشخص به سازمان ملل نیویورک

امیر تقیانی
سازندگی ایران

از هر طرفی که نگاه کنیم، سفر رییس‌جمهور به نیویورک، به عنوان یک سفر دیپلماتیک معمولی نظر نمی‌دهد. در استراتژی که فشار بر همه طرف‌ها به بارگذاشته می‌شود، به استراتژی که از طرف ایران استراتژی کشور و بازگشت‌ناپذیر است. سفر رییس‌جمهوری از اهداف و نیت‌های سیاسی است. سفر رییس‌جمهوری به نیویورک، به عنوان یک سفر از جمله سیاست‌های بی‌طرفانه، جسورانه، غیرقابل بازگشت، تلاش‌کننده برای یافتن راه‌های مشترک و مسدود کردن تلاش‌های آمریکا برای فشار بر ایران است.

سفر رییس‌جمهور به نیویورک، به عنوان یک سفر از جمله سیاست‌های بی‌طرفانه، جسورانه، غیرقابل بازگشت، تلاش‌کننده برای یافتن راه‌های مشترک و مسدود کردن تلاش‌های آمریکا برای فشار بر ایران است. سفر رییس‌جمهوری از اهداف و نیت‌های سیاسی است. سفر رییس‌جمهوری به نیویورک، به عنوان یک سفر از جمله سیاست‌های بی‌طرفانه، جسورانه، غیرقابل بازگشت، تلاش‌کننده برای یافتن راه‌های مشترک و مسدود کردن تلاش‌های آمریکا برای فشار بر ایران است.

سفر رییس‌جمهور به نیویورک، به عنوان یک سفر از جمله سیاست‌های بی‌طرفانه، جسورانه، غیرقابل بازگشت، تلاش‌کننده برای یافتن راه‌های مشترک و مسدود کردن تلاش‌های آمریکا برای فشار بر ایران است. سفر رییس‌جمهوری از اهداف و نیت‌های سیاسی است. سفر رییس‌جمهوری به نیویورک، به عنوان یک سفر از جمله سیاست‌های بی‌طرفانه، جسورانه، غیرقابل بازگشت، تلاش‌کننده برای یافتن راه‌های مشترک و مسدود کردن تلاش‌های آمریکا برای فشار بر ایران است.

سفر رییس‌جمهور به نیویورک، به عنوان یک سفر از جمله سیاست‌های بی‌طرفانه، جسورانه، غیرقابل بازگشت، تلاش‌کننده برای یافتن راه‌های مشترک و مسدود کردن تلاش‌های آمریکا برای فشار بر ایران است. سفر رییس‌جمهوری از اهداف و نیت‌های سیاسی است. سفر رییس‌جمهوری به نیویورک، به عنوان یک سفر از جمله سیاست‌های بی‌طرفانه، جسورانه، غیرقابل بازگشت، تلاش‌کننده برای یافتن راه‌های مشترک و مسدود کردن تلاش‌های آمریکا برای فشار بر ایران است.

سفر رییس‌جمهور به نیویورک، به عنوان یک سفر از جمله سیاست‌های بی‌طرفانه، جسورانه، غیرقابل بازگشت، تلاش‌کننده برای یافتن راه‌های مشترک و مسدود کردن تلاش‌های آمریکا برای فشار بر ایران است.

پیام بیست و پنجم:

انحصار راهکارها به مذاکره، مسیر رسیدن به یک توافق را نیز مسدود می‌سازد.

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب

واقعیت آن است که در عرصه روابط بین‌الملل، میز مذاکره میدان توازن قواست. قدرت یک کشور در عرصه دیپلماسی، بازتابی مستقیم از انسجام داخلی، توان اقتصادی و اقتدار دفاعی آن است. اصرار بر مذاکره در شرایطی که این مؤلفه‌ها به اندازه کافی تقویت نشده‌اند، صدای اتحاد ملت به خوبی بازنمایی نشده و دشمن نسبت به توان دفاعی ما توهم ضعف دارد، این پیام خطرناک را به طرف مقابل مخابره می‌کند که ما از سراسرتیصال و برای حل مشکلات داخلی به گفتگوری آورده‌ایم.

دشمن هوشمند، این پیام را به خوبی درک می‌کند. وقتی او احساس کند که شما برای حل هر مشکلی، بی‌درنگ پیشنهاد مذاکره می‌دهید، به این نتیجه می‌رسد که ابزارهای فشار او کارگر بوده و شما گزینه دیگری ندارید. در چنین شرایطی، او دیگر انگیزه‌ای برای یک توافق عادلانه نخواهد داشت، چرا که می‌داند با ادامه فشار، می‌تواند به خواسته‌های حداکثری خود، که همان تسلیم طرف مقابل است، دست یابد.

از این منظر، انحصار راهکارها به مذاکره و ارتباط با بیرون، نه تنها مشکلات را حل نمی‌کند، بلکه مسیر رسیدن به یک توافق عزتمندانه را نیز مسدود می‌سازد. راه حل واقعی، درک این واقعیت است که اقتدار درونی کشور در همه مولفه‌ها، پیش‌فرض هر مذاکره‌ای است و مذاکره از موضع ضعف، سهم مهلک و خسارت محض خواهد بود.

این به معنای نفی دیپلماسی نیست، بلکه به معنای ایجاد پیش‌نیازهای آن است. رهبر معظم انقلاب سه اصل عزت، حکمت و مصلحت را اصول سه‌گانه سیاست خارجی قرار دادند که مولفه عزت آن رابطه مستقیم با توانایی‌های درونی کشور دارد. تمرکز بر اصلاحات اقتصادی، تقویت انسجام ملی و افزایش توان بازدارندگی، خود بهترین دیپلماسی در شرایط کنونی است.

تنها زمانی که دشمن در محاسبات خود به این نتیجه برسد که فشار بیشتری فایده‌است و بایک ایران قدرتمند روبروست، آنگاه می‌توان به مذاکره‌ای وارد شد که در آن، منافع ملی تأمین گردد و گفتگو به تسلیم ختم نشود.



اصرار بر مذاکره در شرایطی که این مؤلفه‌ها به اندازه کافی تقویت نشده‌اند، صدای اتحاد ملت به خوبی بازنمایی نشده و دشمن نسبت به توان دفاعی ما توهم ضعف دارد، این پیام خطرناک را به طرف مقابل مخابره می‌کند که ما از سراسرتیصال و برای حل مشکلات داخلی به گفتگوری آورده‌ایم.



پیام بیست و ششم:

در نظم جدید، انزوای کامل ایران یک هدف دست نیافتنی برای آمریکا خواهد بود.

در تحلیل منازعه ایران و آمریکا، گاهی تمرکز بیش از حد بر روابط دوجانبه، باعث غفلت از دیگر متغیر تعیین کننده در این معادله می شود. درک عمیق منافع کشورهای شرقی در منطقه، نشان می دهد که چرا انزوای کامل ایران یک هدف دست نیافتنی برای آمریکاست و فرصت های مهمی برای ایران در این رقابت جهانی نهفته است.

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب

۵۵

بقای یک ایران مستقل،
به نوعی ضامن بقای
استقلال راهبردی شرق
در حوزه انرژی است. این
واقعیت، یک فرصت
تاریخی برای ایران فراهم
می‌آورد تا از انزوای
تحمیلی خارج شده و
باتکیه بر این منفعت
مشترک، یک شراکت
عمیق و پایدار را با
قدرت‌های نوین جهانی
بنا نهد.

راهبرد کلان آمریکا برای مهار چین و روسیه، به شدت به کنترل شاهراه‌های انرژی جهان وابسته است. در این میان، منطقه خلیج فارس که بنا بر آمارها، تأمین‌کننده بخش عظیمی از انرژی مورد نیاز چین است، اهمیتی حیاتی دارد. از این منظر، تکمیل سلطه آمریکا بر این منطقه و کنترل کامل منابع آن، می‌تواند به یک فاجعه راهبردی برای امنیت انرژی چین منجر شود.

اینجاست که نقش ایران به عنوان یک بازیگر مستقل، اهمیتی فراتر از یک مسئله دوجانبه پیدا می‌کند. وجود یک ایران مستقل و غیروابسته به غرب، مانع از تکمیل این پازل هژمونیک می‌شود. اگر ایران نیز مانند برخی دیگر از کشورهای منطقه، به یک متحد کاملاً تحت کنترل آمریکا تبدیل شود، آنگاه گلوگاه اصلی اقتصاد چین و روسیه به طور کامل در اختیار رقیب راهبردی او قرار خواهد گرفت. این همان نقطه‌ای است که منافع ایران و قدرت‌های شرقی به یکدیگر گره می‌خورد.

این همگرایی در منافع، توضیح می‌دهد که چرا چین یا روسیه نمی‌توانند به سادگی از کنار مسائل ایران و آمریکا بگذرند. بقای یک ایران مستقل، به نوعی ضامن بقای استقلال راهبردی شرق در حوزه انرژی است. این واقعیت، یک فرصت تاریخی برای ایران فراهم می‌آورد تا از انزوای تحمیلی خارج شده و باتکیه بر این منفعت مشترک، یک شراکت عمیق و پایدار را با قدرت‌های نوین جهانی بنا نهد.

البته تحقق این مهم، نیازمند هوشمندی و کنشگری فعال از سوی ایران نیز هست. این فرصت، یک تضمین دائمی نیست، بلکه بستری است که باید با دیپلماسی هوشمندانه، اصلاحات اقتصادی در داخل و تعریف پروژه‌های مشترک، آن را از حالت بالقوه به بالفعل تبدیل کرد. درک این معادله سه وجهی، می‌تواند مسیر ایران را از یک تقابل فرسایشی با غرب، به سمت ایفای نقشی کلیدی در معماری نوین نظم جهانی تغییر دهد.



پیام بیست و هفتم:

بهره برداری از شکاف های موجود در نظم جدید جهان، راهی برای خروج از فرآیندهای فرسوده فعلی است.

در مواجهه با بن بست های دیپلماتیک، گاهی مؤثرترین راهبرد نه در تلاش برای اقناع طرف مقابل، بلکه در تغییر زمین بازی و استفاده از متغیرهای

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب

۵۵

موفق‌ترین راهبرد

ایران، نه تلاش برای

قانع کردن اروپا، بلکه

ایجاد یک انشقاق

سیاسی عمیق در

شورای امنیت با کمک

قدرت‌های نوظهوری

مانند چین و روسیه

باشد. این رویکرد، به

جای پذیرش یک بازی از

پیش تعریف‌شده توسط

غرب، به دنبال بی‌اعتبار

ساختن نتایج نامطلوب

آن از طریق به چالش

کشیدن اجماع جهانی

است.

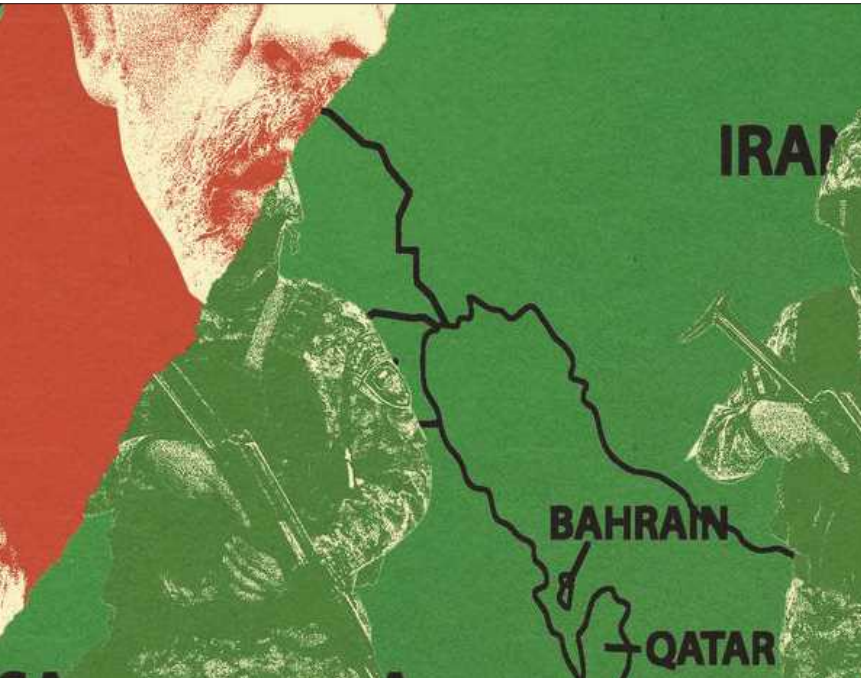
جدید نهفته است. در شرایطی که مذاکره مستقیم با قدرت‌های غربی به دلیل عدم توازن و پیش فرض‌های یک‌جانبه به نتیجه نمی‌رسد، به نظر می‌رسد راهبرد هوشمندانه‌تر، بهره‌برداری از شکاف‌های موجود در نظم نوین جهانی است.

از این منظر، شاید موفق‌ترین راهبرد ایران، نه تلاش برای قانع کردن اروپا، بلکه ایجاد یک انشقاق سیاسی عمیق در شورای امنیت با کمک قدرت‌های نوظهوری مانند چین و روسیه باشد. این رویکرد، به جای پذیرش یک بازی از پیش تعریف‌شده توسط غرب، به دنبال بی‌اعتبار ساختن نتایج نامطلوب آن از طریق به چالش کشیدن اجماع جهانی است. عملکرد این راهبرد را می‌توان به وضوح در مواجهه با مکانیسم ماشه مشاهده کرد. در حالی که کشورهای غربی تلاش می‌کنند بازگشت تحریم‌ها را یک امر قطعی و قانونی جلوه دهند، ایجاد یک جبهه مخالف در شورای امنیت، این قطعیت را از بین می‌برد. وقتی قدرت‌هایی مانند چین و روسیه به صراحت اعلام می‌کنند که این اقدام را به رسمیت نمی‌شناسند، مشروعیت آن در سطح جهانی زیر سؤال می‌رود. بیانیه مشترک سه کشور چین، روسه و ایران که اقدام اروپا را نامشروع و غیرقانونی می‌داند و نطق نمایندگان آنها پس از رای گیری بازگشت تحریم‌ها علیه ایران، دقیقاً در همین راستا قابل تحلیل است و ایران به خوبی توانست این فضای اختلاف را با کمک متحدان خودش ایجاد کند.

نتیجه عملی این انشقاق، بی‌اثر شدن تحریم‌ها در بخش بزرگی از جهان است. این شکاف سیاسی، به کشورهایایی که به دنبال تعامل با ایران هستند، این فرصت و توجیه را می‌دهد که به مسیر خود ادامه دهند. به عنوان نمونه، چین می‌تواند با استناد به این اختلاف نظر، به خرید نفت از ایران ادامه دهد و در پاسخ به اعتراضات احتمالی بگوید که از منظر پکن، قطعنامه‌های شورای امنیت بازنگشته است. این رویکرد، دیپلماسی را از یک فرآیند فرسایشی و یک طرفه با غرب، به یک بازی هوشمندانه و چندجانبه در سطح قدرت‌های بزرگ تبدیل می‌کند. این نشان می‌دهد که در جهان چندقطبی امروز، مؤثرترین راه برای تأمین منافع ملی، ایجاد موازنه از طریق پیوندهای راهبردی با قدرت‌هایی است که در برابر یکجانبه‌گرایی غرب، منافع مشترک با ایران دارند.

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



پیام بیست و هشتم:

دشمن قبل از آمدن سر میز مذاکره، به دنبال تضعیف مولفه های قدرت ایران در منطقه است.

در تحلیل شرایط کنونی، با وجود آمادگی ایران برای گفتگو، طرف غربی تمایلی به ورود به یک فرآیند دیپلماتیک معنادار از خودش نشان نمی‌دهد. اظهارات ترامپ در این خصوص بسیار شفاف بوده است. محتمل است دشمن در یک تغییر اولویت بنیادین در راهبرد کلان خود، تمرکزش را موقتاً از میز مذاکره، به میدان‌های دیگر معطوف کرده است. هر راهبرد کلانی، بر اساس ارزیابی از تهدیدات شکل می‌گیرد. به نظر می‌رسد در ذهن راهبرد پردازان غربی، در حالی که برنامه هسته‌ای ایران یک دغدغه بلندمدت است، مؤلفه‌های قدرت منطقه‌ای و توانمندی‌های دفاعی نامتقارن ایران به عنوان یک چالش فوری‌تر و ملموس‌تر تلقی می‌شود. منطق راهبردی ایجاد می‌کند که پیش از پرداختن به تهدیدات بالقوه آینده، ابتدا تهدیدات بالفعل و جاری مدیریت شوند. بر این اساس، می‌توان این‌گونه تحلیل کرد که غرب به جای تلاش برای مهار

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



۵۵

غرب به جای تلاش

برای مهار ایران از

طریق یک توافق

هسته‌ای جامع، راهبرد

تضعیف از پیرامون را

در پیش گرفته است.

در این مدل، هدف

اصلی، نه گفتگو بر سر

سانتریفیوژها، بلکه

فرسایش و تضعیف

بازوهای قدرت

منطقه‌ای و قابلیت‌های

بازدارنده ایران است.

ایران از طریق یک توافق هسته‌ای جامع، راهبرد تضعیف از پیرامون را در پیش گرفته است. در این مدل، هدف اصلی، نه گفتگو بر سر سانتریفیوژها، بلکه فرسایش و تضعیف بازوهای قدرت منطقه‌ای و قابلیت‌های بازدارنده ایران است. فعال‌سازی مکانیزم ماشه با همراهی اروپا نیز در این منطق قابل تحلیل است. آنها به این ارزیابی رسیده‌اند که یک ایران تضعیف‌شده در پیرامون، در آینده و در هر مذاکره احتمالی بر سر مسائل بنیادین، از موضعی به مراتب ضعیف‌تر وارد گفتگو خواهد شد. این تغییر اولویت، توضیح می‌دهد که چرا دیپلماسی در مقطع کنونی به بن بست رسیده است. از منظر غرب، ورود به یک مذاکره جدی هسته‌ای در شرایط فعلی، با راهبرد کلان آنها یعنی تضعیف از پیرامون در تضاد است. آنها تمایلی ندارند با دادن امتیازات اقتصادی در یک توافق احتمالی، ناخواسته به تقویت همان مؤلفه‌های قدرتی کمک کنند که در میدان، مشغول تضعیف آن هستند. این درک، یک واقعیت تلخ اما ضروری را آشکار می‌سازد: دشمن در مقطع کنونی، مسیر غیرمذاکره و تضعیف گام به گام را انتخاب کرده است. بنابراین، راهکار هوشمندانه برای ایران، نه اصرار بر دیپلماسی‌ای که طرف مقابل به آن تمایلی ندارد، بلکه تمرکز بر خنثی‌سازی راهبرد جدید دشمن از طریق تقویت همه جانبه مؤلفه‌های قدرت، به ویژه در حوزه‌های منطقه‌ای و دفاعی است.



پیام بیست و نهم:

در لحظه بازنگری تاریخی تعاملات خود با غرب قرار گرفته ایم.

تحولات تلخ و پرشتاب سال‌های اخیر، بسیاری از پیش‌فرض‌های برخی رادر حوزه سیاست خارجی، با پرسش‌های جدی مواجه کرده است. برای دهه‌ها، بخشی قابل احترام از نخبگان و مردم ما، مسیر توسعه و امنیت کشور را در همگرایی و تعامل با غرب جستجو می‌کردند. این نگاه، شاید از نظر آنها یک انتخاب منطقی در دوران خود بود، اما امروز، رفتار و مواجهه غرب با ما و جهان، این مسیر را بیش از هر زمان دیگری با تردیدهای بنیادین روبرو ساخته است و نقاب از چهره واقعی غرب،

خروج از بن بست

۳۰ پیام تبیینی پیرامون ضرورت بازنگری در تعاملات ایران با دنیای غرب



امروز برای جریان های
مهمی از نخبگان
واضح شده که منطق
حاکم بر سیاست
خارجی قدرت های
غربی، بیش از آنکه
مبتنی بر همکاری
واقعی باشد، بر پایه
حفظ منافع و هژمونی
خود و جلوگیری از ظهور
هرگونه قدرت مستقل
استوار کرده است.

کنار زده است.

تاریخ معاصر، سرشار از تجربیات رهبران و ملت هایی است که با امید به همکاری، مسیر نزدیکی به غرب را پیمودند، اما با مشاهده واقعیت های صحنه سیاست، به ناچار به بازنگری در راهبردهای خود رسیدند. شاید یکی از برجسته ترین نمونه ها، روسیه پس از فروپاشی شوروی باشد. رهبران جدید روسیه، از جمله ولادیمیر پوتین در ابتدای دوران قدرت خود، با جدیت به دنبال ادغام در ساختارهای غربی و ایجاد یک شراکت راهبردی بودند. اما آنچه در عمل تجربه کردند، نه یک شراکت برابر، بلکه تلاش مستمر غرب برای تضعیف روسیه و نادیده گرفتن منافع امنیتی آن بود. این تجربه تلخ، در نهایت یک جریان معتقد به غرب را به یکی از منتقدان اصلی آن تبدیل کرد.

این الگو، یک استثنا نیست. امروز برای جریان های مهمی از نخبگان واضح شده که منطق حاکم بر سیاست خارجی قدرت های غربی، بیش از آنکه مبتنی بر همکاری واقعی باشد، بر پایه حفظ منافع و هژمونی خود و جلوگیری از ظهور هرگونه قدرت مستقل استوار کرده است. در چنین چارچوبی، حسن نیت و تلاش برای اعتمادسازی، اغلب به عنوان فرصتی برای کسب امتیازات بیشتر و تضعیف طرف مقابل تعبیر می شود.

شاید اکنون لحظه بازنگری تاریخی فرا رسیده باشد. تجربیات مکرر و بدعهدی های آشکاری که در سال های اخیر شاهد بوده ایم، این فرصت را برای تمام جریان های فکری دلسوز کشور و ناظران واقع بین فراهم کرده است تا با کنار گذاشتن اختلافات گذشته، به یک اجماع ملی جدید دست یابند. وقت آن رسیده است که با تجدید نظری جدی، خود را از بن بستی که دو دهه است در آن قرار گرفته ایم، خارج نماییم. لازمه این امر، هم افزایشی نخبگانی و اتحاد حول منافع ملی کشور را می طلبد که طبعاً لازمه آن شرح صدر و انعطاف سیاسی احزاب و گروه های موافق و مخالف مختلف کشور است.

این دعوت به معنای درک این واقعیت است که اولاً جهان منحصر در غرب نیست و ثانیاً در دنیای جدید، هیچ قدرتی، دلسوز منافع و امنیت ما نخواهد بود. امروز باید با عبور از دوگانه های گذشته، و فارغ از بحث ها و تسویه حساب های جناحی، بر سر یک اصل مشترک متحد شد: ساختن ایرانی قوی و مستقل که بتواند با اتکا به ظرفیت های درونی و با انتخاب شرکای قابل اتکا، جایگاه شایسته خود را در نظم نوین جهانی پیدا کند.

پیام سی ام:

تجربه برجام، هرگونه خوش بینی به مذاکره را باطل می‌کند.

در هر تحلیل راهبردی، رجوع به تجارب قطعی و ملموس، معتبرترین معیار برای سنجش سیاست‌هاست. در میان تمام فراز و نشیب‌های سیاست خارجی ایران، هیچ تجربه‌ای به اندازه توافق هسته‌ای برجام، ماهیت واقعی و تغییرناپذیر رویکرد آمریکا در قبال ایران را آشکار نساخته است. برجام، یک سند تاریخی و درسی فراموش‌نشده است که نشان می‌دهد مذاکره مبتنی بر اعتماد با آمریکا، مسیری به سوی بن بست و خسران محض است.

تجربه برجام، آزمونی شفاف برای سنجش صداقت و تعهد طرف مقابل بود. ایران در این آزمون، تمام تعهدات خود را به صورت کامل، پیشاپیش و قابل راستی‌آزمایی اجرا کرد، از محدودیت‌های گسترده در غنی‌سازی تا تغییر ساختار راکتور اراک.

در مقابل، آنچه از سوی آمریکا حاصل شد، کارنامه‌ای از بدعهدی، دروغ‌گویی و فریبکاری بود. حتی پیش از خروج رسمی دولت ترامپ، دولت اوباما نیز با حفظ ساختار اصلی تحریم‌ها و ترساندن شرکت‌های بین‌المللی، به روح و جسم برجام خیانت کرد. خروج یک‌جانبه از توافق، تنها پرده آخر از نمایشی بود که از روز اول با نیت عدم اجرای کامل تعهدات آغاز شده بود.

نتیجه این دهه، برای ایران تقریباً هیچ و با خسارت سراسری همراه بود. چنانکه در عالی‌ترین سطح نظام نیز تصریح شد، پس از پایان دوره ده ساله توافق، تحریم‌ها بازنگشتند، بلکه شدیدتر شدند و ایران ماند و امتیازات نقدی که واگذار کرده بود. درسی که از این تجربه ده ساله می‌آموزیم این است که با دشمنی که به راحتی خلف وعده می‌کند، دروغ می‌گوید، فریب اعمال می‌کند و به هیچ تعهدی پایبند نیست، نمی‌توان بر سر منافع ملی معامله کرد. اصرار بر تکرار این مسیر آزموده‌شده، نه تنها نادیده گرفتن این سند عبرت‌آموز، بلکه قرار دادن مجدد کشور در معرض همان خسارت‌های جبران‌ناپذیر است.

۵۵

در میان تمام فراز و نشیب‌های سیاست خارجی ایران، هیچ تجربه‌ای به اندازه توافق هسته‌ای برجام، ماهیت واقعی و تغییرناپذیر رویکرد آمریکا در قبال ایران را آشکار نساخته است.

شاید اکنون لحظه بازنگری تاریخی فرا رسیده باشد. تجربیات مکرر و بدعهدی‌های آشکاره که در سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم، این فرصت را برای تمام جریان‌های فکری دلسوز کشور و ناظران واقع بین فراهم کرده است تا با کنار گذاشتن اختلافات گذشته، به یک اجماع ملی جدید دست یابند. وقت آن رسیده است که با تجدید نظر جدی، خود را از بن بست‌های دو دهه است در آن قرار گرفته ایم، خارج نماییم.